


ع-۴
۱۳۸۷/۹/۲۱
اسکن شد

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۰۲۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب شرح منیر السعاده		
مؤلف شیخ محمد لایق میرزای (فرائین قوی در التعلیم)		شماره ثبت کتاب
موضوع		۸۷۸۱
شماره قفسه ۱۳۹۰۳		

بازدید شد
۱۳۸۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۳۹۰۳

۴-
۱۳۸۷ / ۹ / ۲۱
اسکن شد

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۰۶۵۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی			جمهوری اسلامی ایران
کتاب: شرح منیر السعاده			شماره ثبت کتاب
مؤلف: شیخ محمدالدین منیر لندی (فرائین قری و براند لندی)		۸۶۸۱	
موضوع		شماره قفسه	
۱۳۹۰۳		۱۳۹۰۳	

بازدید شد
۱۳۸۵

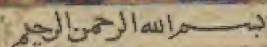
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۳۹۰۳

سنة احوال سنة
سنة من في در بيان احكام و در بيان اصول و در زكوة



جزی ثابست نشده و در باب اذ و سیم یعنی چندان غرضه علی کتاب الصمد الحسین ضعیف شده
در باب تکلیف بنیه هیچ جزیت هیچ نشده و در باب انقیاد اهل عراق و ایامی بای رتق در طلب
علم و حقوقی بملکان جایز بر این دو دعای فقر ملکان جزیت هیچ نشده و در باب جلا بملکان و دزد و
مع ایالت این جزیت ثابست نشده و در باب انقیاد دشمنان و ملکان در داشتن عوض و با عطای مسوا
عرو قدیم بقدره فقر و محنت ملکان بر سلاطین روز جزیت ثابست نشده و در باب محنت علماء و زیات
ملکان که تیر علماء را جزیت ثابست نشده و در باب اخراج ارمست بر حجاز و دود و فرقه
جزی ثابست نشده و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالمرج و الحاسب الخ





و اخبار که سلسله علوم دینی که از اخص این خیره است
بود و ایشان بر این است که از اندک کسوف و فسط احاطه

[illegible]

والتفوق خواند خواه ساقط باشد یا بیشتر و گاهی نام سند حذف کنند و گویند مثلا
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من غلب على قلبه عقله لم يزل يزداد حجة و حجة
تعلق بغير عقل و گفته اند اگر ان در کتاب واقع شود الزام کرده شده است حجت
چنانچه در صحیح بخاری و غیره آمده است و معلوم است چنانچه قال فلان یا ذکرة
مثلا و لا تعدلوا بظنکم استادن زوای و آنچه در بعضی خبر است بلکه بعضی
و مجهول آمده چنانچه قبل اوقفا لا و ذکر فلا در حجت است و لیکن چون درین
آورده است الب اولا اصل ثابت خواهد بود و لهذا گفته اند تعلیقات البخاری صحیح
متصله و این در حجت است نسبت به غیر شیخ خود کرده اما اگر شیخ خود که سماع وی از ویه نبوت
است قال و ما شأنکم کونید و ی حکم غنمته دارد که حکم وی باید و تعلیق نبوتی که
که ساقط از آن است و بعد از آنجا از اصل خواند و این فعل را ارسا الحاکم یا
گوید قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثلاً و نزل بعضی صحابین بر سر او و منقطع اند
و اصطلاح اول اشهر است و تفهیم او صحابین و حکم بر سر توفیق است و زجر کور و اگر
تواند که تابع باشد چه روایت تابعی از تابع دیگر باشد و گفته اند تا نشر یا هفت و
و قیوع طرود و تابعین ضعیف و غیر ضعیف در حدیث هر دو صحیح است و زوایا امام ابو
و اما اگر حدیث علیه السلام است مطلقاً و ایشان گویند که ارسا الیه شاکل و فرق
و اقتداست زیرا که اگر ارسا در حدیث است و اگر نه و صحیحی بود ارسا الیه توفیق و قال رسول
بنی گفت و زوایا امام شافعی بر تقدیری که اعضا دایمی و صحیح و دیگر حدیث فصل توفیق
است و زوایا امام احمد و قول است بقول و قبول است و بقول و توفیق و این بر تقدیری که
شده باشد که تابعی ارسا الیه یکصد مکر از ثقات و اگر حادث و صحیحان بود که ارسا الیه
از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توفیق است با اتفاق و قیمة ثبات از اقسام سقوط از ثبات ارسا
اگر اقسام و این باشد باقی و اولی و دوم از اقسام است خوانند و اگر باقی بود باز آمده
تیمم بکار اند و جایگاه آنرا منقطع باشد و بر غیر منقطع یکقسم از اسامی فصل آمد
و گاهی طلق آنرا منقطع گویند و باقی از اقسام است که و علی با منقطع اسامی و
راوی از آن غیر عدم ملاقات میان این راوی هم و می گویند یا بعد معاصرت یا بعد
اجتماع و اجابت از وی که حکم علی را بر کف من میان و الیه و روایات روایت و تعیین

و اگر گویند و نزل بعضی از مخصوص صحابه بود و صحابه و بعضی علماء نقل کرده که
فقهائین از حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم آمده خبر گویند و آنچه از صحابه
از خوانند و بعضی از را بر توفیق می اطلاق کرده اند چنانچه علی و بنی که بخبر و در اکثر نقل
بر معانی الحادیت بخوبی و اما صحابه شرح معانی را قرار نام کرده و طبری تهنیت ارسا
کتابی دارد اما آنکه مخصوص بر توفیق است و آنچه در وی از توفیق آورده و بطریق و
طریق است که ارسا قال الخ و می و این اصطلاحات و شایسته و است و در روایات که
اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع کاف صریح بود که کاف در حکم صریح اما صریح در رفع
قول چنانکه گویند شیخ امام رسول خدا راضی الله علیه وسلم که چنین گفت یا حبر که بعد از
رسول الله صلى الله عليه وسلم و این چنین یا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا عن رسول الله صلى
علیه وسلم و در رفع فعل چنانکه گویند رأیت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان یاکان
رسول الله صلى الله عليه وسلم یفعل کذا و در رفع تفریع چنانکه گویند در حضرت رسول صلى
علیه وسلم یا که شخصی در حضرت و بنی چنین و آنرا ذکر و یا اصلا ذکر آنجا که اما آنکه
نمود و در حکم صریح باشد چنانکه گویند صحابی شخصی را که اجنبی را در آن راه بنویس یا بعد فعل
و آنکه اجنبی را بتوان یافت جز از سماع از غیر یا روایت از حضرت و یصلی الله علیه وسلم یا کون
در زمان آنحضرت چنین میکردند و اگر ظاهر اصطلاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن
آنکه صحابی گویند منت چنان است یا ما مور و یوم یا بن این نیز در حکم و زجر است و اگر ظاهر
در سنت رسول الله و لم اوسست صلی الله علیه وسلم و بعضی آورده و خلافت زیر که سنت
و امر ایشان نیز احتیال دارد اما بعد است و اگر صحابی بر فعل ارسا الیه که ذکر کردیم
و یا معصیت خدا و رسول است این نیز حکم و رفع دارد چنانکه ما گفته بعضی الله علیه وسلم
و غیره و اند در روزتک تحقیق عصیان کرده اما الفاسم راضی الله علیه وسلم زیرا که این ظاهر
در نقلی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صل که هیچ اونی از و است حدیث ارسا
ساقط است و اسناد آن پیوسته این حدیث را متصل گویند و این عدم سقوط و لا تعالی
گویند و اگر یکی از روایات یا در ساقط بود منقطع گویند و این سقوط را انقطاع نامند و
سقوط یا از باریند و اوایل آن بود چنانچه اغلب در روایات و صفات بر آن جاریست و
آخرین حدیث بعد از تابعی صحابی باشد یا غیر از و وقت قسم اول و معلوم است و این

طایفه ای از ایشان است و معنی این قسم ظاهر است و مشایخ میان عوام و خواص و علمای
دیگر است که معرفت آن حقانی دارد و از آنکه پس گویند و صورتش آنست که داوی نامش
خود را بنویسند و از شیخ که از آنرا زبست درایت کند و لفظی بنویسد که موافق باشد و با علمای
بزرگ جمع میشود چنانکه گویند من فلان و قال فلان و این جاری میشود در معاصره و
بلکه از آنکه از وی استماع دارد و لیکن این حدیث را استماع نموده و درایت این قسم مخصوص
بخواص علمای آن زمان است که علم آنها وسیع است و معرفت ایشان نام و تدلیس مکره و فساد است
و از جمیع علمای آنکه ثابت شود که وی تدلیس میکند مگر از آنکه باعث بران بعضی کارها
و توفیق بعضی حدیث و استغناء بجهت حال است اگر چه غرض ایشان اغراض دیگر نیز بود
اختلافی میان این شیخ و غیرین و عدم جاه و امثال آن و ترجیح الی سب طعن کردند و
از آنکه پس نام گرفته اند که در اکتفا میکنند و بی حدیثی که در جمیع کتب است و بعضی گفته اند
اختلاف ظاهر است و ثابت است که موافق است و لفظی حکم تدلیس در
و قبول مثل هر چه است که در کتب و معتبره در اکتفا میکنند و لفظی حکم تدلیس در
و از حدیث معتبر گویند و وی را شیخ گویند و تدلیس غیر متصل است و از
مستصل متصل و غیر متصل **و فصل** علمای معاصره از شیخ و از اهل طائفه از جمیع
بود و از این قبیه معنی از حدیث و استماع و در کتب و اینها جاری کرد و اسناد او
فلان آمده است و فلان بسماع و تحریف میکند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود از
مستند خوانند اصطلاح مشهور است و بعضی بطریق متصل را مستند گویند و بعضی
و موقوف نیز گویند و بعضی مرفوع را متصل و بعضی مستند خوانند و از این لازم بود
که هر چه متصل و مستند است قطع باشد گویند و المعتمد هو القول الاول **و فصل** و از آنکه
حدیث شاذ و متکدر و معطل است اما شاذ در لفظش و متکدر گویند که از میان جماعت بیرون
افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است بخلاف آنچه روایت کرده اند و از
ثباتش اگر از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است
بخلاف آنچه روایت کرده اند و از ثباتش پس اگر روایات متعددی خود روایت و اگر
ثباتش پس در اینجا هیچ است که بنویسد و حفظ و ضبط اکثر حدیث و مکرر و تحریف
پس از آنکه در اجازت محفوظ خوانند و در جمیع را شاذ و غیر حاصل میکنند و از آنکه علمای و

کے

کسی باشد که در جمیع است از وی خواہ مرثقه در مقابل بنویسد یا ثقه در برابر او و بعضی از آن
بضمیمه می کنند و بعضی مخالفت را شرط میکنند بلکه هر چه روایت کرد و از ثقه و معتبر شد
بدان و از جمیع اصحابی موافق و معاصدان بنامده شد است و بعضی مرثقه شرط کردند
و از مخالفت و عبادت در بعضی آن مخالفت آمد و بعضی گفتند شاید است که ثقه بخلاف
جماعت ثقات آورد و خلیفه انفسی گویند و از لفظ و روای و این صادق است و در ثقه که شیخ
و معتبر همانست که اول مذکور شد اما حدیثی که روایت کند از وی ضعیف بخلاف
که اخل و اخص بود در ضعف توفیق و مقابل آنکه معروض است پس در تدلیس و معروض
روای ضعیف است و یکی از ضعیف دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو قوی و یکی از قوی
پس شاذ و متکدر و معروض و محفوظ و معروض هر دو را شیخ و بعضی در تدلیس مخالفت
نکند چنانکه در شاذ این اقسام بر تعدیست که بعضی روایات مخالف بعضی روایات کند
و اگر حدیثی روایت کرده اند از وی دیگر که حدیثی او را در معاصره موافق آن روایت کرد
حدیث این را وی را شیخ از حدیث گویند دیگر را بصیغه اسم فاعل و متابعت و وجوب
و اثبات است مرثقه را از حدیث است که مباح در مرتبه مساوی حدیثی حاصل بود اگر کتب
از آن در مرتبه متابعت و شیخ و معاصره و موقوفی آن کرد و ثابت معنی آنکه حدیثی آن گویند
تابع معاصره و متابعت کامی و نفس را وی بود و کامی و شیخ که قوی است
و اول از او اخل است از آنکه در کتب و معنی و اول متابعت از آنکه در کتب متابعت کرد
شد و روای قوت گرفت اسناد و اصل شد و من آن که اقل التمهید و متابعت لازم نیست
که موافقت در لفظ باشد و اگر در معنی بود کافی است و معارف در معنی و از اول اطلاع
مشابه است و در ثانی نحوه و لیکن لازم است که حدیث متابعت از روایت همان صحابی بود که حدیث
اصل از وی است و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه از خواه در لفظ و معنی معا
مقتضی فطرت او باشد گویند و باید که مراد از آنجی گویند که شواهد و تهمید حدیث فطرت
و بعضی متابعت را مخصوص بر موافقت در لفظ دانند و شاهد با موافق در معنی خوانند
بود و از دیگر و استماع متابعت و شاهد دیگر دیگر گویند و لازم همین و شیخ طریق است
را بشده و معرفت متابعت و شاهد و باید کردن آن احباب خوانند و معطل بصیغه اسم فاعل
از تعلیل اسنادی را گویند که در وی محال و اسباب خفیه و غامضه باشد که قاضی است که حدیث

تا ویل و اجتهاد کند زنده و بعد از ظهور امر احادیث الکفا کردند و ایشان را اصحاب نظام خواندند
چنانکه دیگر از اصحاب را رای گویند و تمامه مجتهدان اصحاب رای گویند و اندک خصوصیت
با بوجبه و اصحاب وی ندارند یا یک خصوصیت این اسم بایشان از جمیع شیوخ و کاتبین
باشد و در این امر فایده ایست و تابعین و تابعین و بعد از سلفان حدیث قویتر در کتب
و شیوخ پذیرفتند و در این امر و در نقلی بدانند زیادت و چون در این امر اصحاب
تابعین بدعت خروج و اغراض باشد بود که تقصیر و حیاست بقصد ترویج مذهب
مستخرج مستخرج و وضع و افترا احادیث را مضافه پس این حدیث و اساطیر است معانی
تصحیح و تعدیل احادیث آمده و تفسیر و تفسیر اصل بدعت خود حق و از ابطال و قوی بدان
حدیث است و در علم حدیث کتب تصنیف کردند بخوبی دانست بسیار بودند و آنچه
یافت و باقی ماند از اصحاب اهل سنت و جماعت جماعه مذهب خود را است که در اعتقاد
اصول دین با هم یکی اند و در فقه و فروع در بعضی مواضع مختلف اند و این ایشان را
اعظم البجیه تعان بنیاست که نیست و لا بد و در دست نایب و وفای در میان
و جماعه اختلاف داشتند و آنکه وی را تابعی است یا تابع تابعین یا اتفاق دانند در کتب
وی چند تن از اصحاب بوده اند از بن مالک بصیر و عبدالله بن ابی ایهود و کوفه و سهل
سعد و الشاعری و یثرب و ابو الطیلس عامر بن و آنکه که از اصحاب بر رسول است در وقت
بکه و بعضی جز این چهار تن را بیشتر دانند و صاحب جماعه اصول گویند که ملاقات ابو
حنیفه و اخذ حدیث از ایشان نزد او با نقل ثبوت زهد و اصحاب وی گویند که در
جماعه از اصحاب را در یافته و از ایشان روایت کرده است انقی و ویراسته است که احادیث
و در وی از اصحاب مذکور بن روایت کرده است گفتند مسکن بن عبد الحق بن سنان الدین
خصه الله بنی العزیز و القیس و در واقع از اصحاب عقل نبی بودند که صحابه رسول الله
در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات ایشان نکند و ایشان را ندانند یا آنکه و چون
و قدوم آورد بنی که که ایشان بوده اند ثابت شده و مدت بیست سال از زمانه کافر
چه وجود صحابه را اجزای بجهت رسید است ما که حق با اصحاب است که گویند و جماعه
صحابه را در یافته است و الله اعلم و وی جماعه کثیر از اصحاب تابعین در یافته و در قادی
اصحاب را در یافته است از آنکه که در وقت عبدالله بن مالک و او در طایفه و

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بر میاض و رحمه الله عليهم انشا کردان و ازاران و سید که جمله اوصاف و صفات اکبریه و بزرگوار
 و کبار و دیگر تصنیف باید کرد اهل کما و رای الخ و در عهد و حدتستان بنام و در عهد
 سید و در بعض بلاد و دیگر مختلط بعد از زنی امام ابو عبدالله علی بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
 و کانت او قول و شعر و سخن و فصیح و وفات در میان و در بعضی بنام که کت
 و فی ان بنی ابراهیم است و اتفاق و امام است در فروع حدیث و شافعی است انشا کردان او
 و ایا ابو حنیفه ملاقات نمود و در فروع و فکاهی و زنی کرده است اهل دیار و بعضی بنام که کت
 او بنی خالصان را و در یکجا طایفه از زنی امام ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن ابراهیم
 و شافعی بنی علی الحجاز و او کما مثل است شافعی و ولادت او در میان و بعضی بنام که کت
 امام ابو حنیفه و بعضی گویند در وفات و زنی زاده از ازار است احمد بن حنبل را که
 اگر چند در بعضی و حفظ احادیث پیش از دیوبه اما اقبل و ثقیف علی بن زوی بنی احمد بن حنبل
 گویند که بعضی از ازار بنی زوی بنی علی بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم بن ابراهیم
 بن محمد بن حنبل و کانت او در سابع و بنی و مایه و وفات و بی و دلاوری و ابراهیم
 و مایه بنی در فروع و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت
 و کانت او در زمان خود نظیر داشت رحمه الله عليهم احمد بن **وصل** ابن چهارم از امامان
 دین و معتقدان است که کتب و در بعضی بنام که کت و اقرار اهل و مسلم و تطبیق و بنی
 میان آنها نموده اند و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت
 طریق بنی زکات ایشان هم بنی مذهب بوده اند و ارباب مکرانهای که از ایشان بنی اهل
 رسیده و موافق با آنها ایشان برای خود طبعه ای می نمود و مایه و الله اعلم و اگر گویند
 الصویه که مذهب است که او را در بنی مذهب نیست و تابع اکثر مذاهب بنی و در
 خاطر بنی و در وفات و در حاکم که بنی عمل که حاکم است که بنی و در حاکم که بنی
 که در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت
 باشد و یا آنکه بنی اهل حدیث بود که در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت
 که بنی از علی الاطلاق می بود که تحقیق است که در ازار و ازار است مذاهب و در اختیار کرده
 اقتضا ساخت است و باقی اختیار که در کما و اموافق ظاهر است و بنی بنی است که در حاکم که بنی
 مشهور از مذاهب بنی و در اکثر فروع مذاهب و تعدد و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت و در بعضی بنام که کت

در این طبع و باطنی و ساقی و دایم
 این است که در این طبع و باطنی و ساقی و دایم
 این است که در این طبع و باطنی و ساقی و دایم
 این است که در این طبع و باطنی و ساقی و دایم

نموده در تغییر و تدلیل و بیان نامی و توضیح کرده
نمایسته که مجبور درین باب خود را در دستار
الحکام بقایا می دهد و تمام از نظیر همین است

که متوجه و متدانی حقیقه بفرست صلوات الله علیه و سلم و دیگران هر یک از این ویران و بی
 انا که بعضی معلوم شود و بعضی رسد که او فرموده است که این سخن را بگویند و در
 دیگری گفته و عقول خود را بر این طریقه متقدمانست و ما ناگفته اند و گفت این سخن را از او کرد
 از آنچه در دیباچه کتاب گفته است که در باب عبادات آمده که یکی از آن که در این کتاب
 نبوت صلوات الله علیه و سلم بجهت رسیده است و از خلافت زید و عمر و زانند و بعضی
 شیخ حق است و آنچه در صحاح اخبار آمده بالراس و العین عمل بدان موجب سعادت
 و آخرت است اما درین روزگار بپایان کار صورت نمیدهد چنانچه بدان در این کتاب
 و آثارش منع نموده و تا آخر را از متکلم و صحیح را از سلف جدا ساخته و تحقیق و احوال آن
 فرموده و تطبیق و توفیق میان آنها داده و مدعی قرار داده اند و معلوم است که از این کتاب
 ایشان را درین روزگار این هفت و طاعت که است که از کار دارند و مستعدان آید ایشان را
 خبر حاجت بجهت بدان که در روزگار ایشان رفتن سبیل نبود و چاره نه و باقیه علی بن
 کاظم قدس سره از محمد بن یعقوب و بعضی قیاس و اجتهاد کاران پیش از او و با خبر
 بان روز ضرورت افتاد و در کمال محنت حاس و وجوب عمل بدان در شرح خانه کتاب
 کرد و انشاء الله تعالی محکم بجهت محقق حکم کتاب است و دیگران خود را بر حکم کتاب
 پویند است و بصیرت نه در سلوک طریق دریافت آن و وصول بقصد و کامی خطاری
 و کامی صوابی بدانجا آمده که الحقیقه بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
 بجهت بدل بخود در طلب خیر یا بد یا نیک و بعضی گویند هر چه بجهت صلی است بان بجهت
 حق نیست که بجهت همانست که اجتهاد او بدان رسیده و ازین فرج فقه بودند و در اصول
 که هر چهار مذهب در اصول عقاید متفق اند اختلافی نیست در عملیات و تحقیق آن
 در محل دیگر کرده است و الله اعلم **و اصل** در ازها ان بعضی مردم چنان عمل میکنند که
 مذهب امام شافعی موافق حدیث و سلوک طریقه اقدم او استماع در مذهب ایشان
 و مذهب امام ابوحنیفه یعنی برای واجبهاد است و مخالف احادیث این سخن غلط
 و بطلان است که آخر در واجبهاد حفظ کتاب الله و حفظ احادیث رسول الله صلوات الله
 علیه و سلم و معرفت اقوال سلف است و از آن دست نه و بجهت قیاس و اجتهاد و از امامان
 اعظم ایشان اقدم و سابق و معتبر و مصلحت است این کار را محال نبود و ما که سبب و

درین وسطه آن بود که بعضی محققان کردند و در کتابهای که تصنیف کردند
 چنانچه وصایح و مشاکات و مانند آن در لایزال مذهب خود را شریع و تفصیل نموده جمع کردند
 و در احادیث مذهب حنفی بر اهل طهر و سرج رفتند و اینها را گوشه تعصب تصور نمودند
 اگر ایشان با حقیقت که گوشه تعصب نیست یعنی اهل علم نظر در کتاب حنفیه کردند و در این تعصب
 باید انداخت تا حقیقت حال کشف کرد و در این احوال که از است درین مذهب شایع
 او التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیح بیاید و کتاب هدیه که دید باید
 مشهور و معتبر است و کتابهاست نیز درین و ما ناخنچه چنانچه در بعضی از علمای مذهب
 بنای بر دلیل معتقل نموده و اگر حدیثی آورده اند و در حدیثی خالی از حقیقت یا اشتباه
 وقت آن است که در حدیثی که آورده است و لیکن شرح این امام چهارم از الله تعالی
 از این کتاب آن نبود و تحقیق که فرموده است و گفته اند که در بعضی از علمای مذهب
 بود که احادیث مشهوره در آن خط کرده و گفتند که شایع او را از ایشان استماع حدیث
 و ای چنانچه از ایشان شنیده از این بعضی سید کس بوده اند و اینها را که از این مذهب
 سند و یکره اند یا تصدیق کرده اند و بجهت اسناد و وی در بعضی از اینها که از این مذهب
 حروف جمع کرده و چون احادیث امام شافعی بدان اخذ کرده و متکلم نموده است اما
 ابوحنیفه بدان تسلیم نموده و اخذ نموده مردم کار کرده اند که مذهب کار با و مخالف
 و حال آنکه در بعضی احادیث دیگر است که در توفیق از آن که وی بعضی از علمای مذهب
 اند و ما اگر از آنکه بعضی در آنکه در دو با العمل آن مباحث موجود است طالع حق را باید کرد
 بدان رجوع کند و احوال را باید طلب است که مذهب امام ابوحنیفه از موافق امامان
 احمد حنبل است در تمام مذهب در بعضی مواضع معدود و مخالفی باشد و اگر هست و بعضی در
 نهایت و بنیای مذهب امام احمد بن حنبل در احادیث و خلفا و امام است و خلاصه امام احمد
 اگر از آن مخالف امام احمد بن حنبل یکصد و بیست و پنج مسئله از اصول مسایل نوشته اند
 که احمد بن حنبل موافق است در آن و با شافعی مخالفت و در بعضی مذهب حنفی جامع معتقل
 و معتقل است و ما که در احوال اوقات و احوال احادیث که بران امام بود و در بعضی از این
 مذهب خود بجهت رعایت طایع عامه خلق که بجهت اندر تطایف معتقل و معتقل و معتقل و معتقل
 اقتضای دلیل معتقل کردی و بقصد نیک و نیکه طایع ایشان در کشف و قیاس و نیکه

صحت

مذهب ابوحنیفه

عادت بجهت آن احادیث که مشهور است
 امام شافعی است ترک داده اکثر
 مسئله شافعی است و این مسئله
 تفصیل بیان کرده و اثبات نموده

این سخن از زبان عبد المطلب و پدرش خذ گرفت و دعا کرد با نهای فراوان شد و دعا
 مشهور است استقامت از ابوطالب بود و درین باب قصیده مشهور است در وقت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که ولادت داد بر کمال محبت و نهایت معرفت نبوت او صلوات الله علیه
 بی شک است **شعر** و ابجد کشف القام بود که **ا** ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک **ا** ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک **ا** ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک
 ده فتح الباری میگوید که این استخوان قصیده را در سینه بطول او در می بیند از هفتاد و هشت
 ذکر کرده و بی چند از فضل او قصیده آورده و اکثر این احوال که مذکور است در آن واقع
 بعد از بعثت و ابوطالب که آنرا فرستاد در آن بود و بعضی گفته اند که وی این قصیده را
 در آن وقت گفته که قریش بر آن حضرت بغیره در آمده بودند و منع میکردند و مردم را از
 او دور میدادند و این قول ظاهر است و الله اعلم و چون سال او را که او بیست و هفت
 سالگی عبد المطلب وفات کرد و وی ابوطالب نیز هفتاد و هفت سالگی در آن وقت
 حضرت عزت شأنه از اسرائیل با فرمان داد که بیا از منوی قلم را بیا که اسرائیل بیست و هفت
 می بود سال او را که تمام کرد انگاه جبریل با فرمان شد سال او بیست و هفت سال
 بطریق اقصی ملازم وی بود و یکی از روی ظاهر بیست و هفت سال او را که تمام کرد
 که اسرائیل در وقت ملاقات جبریل با وی روی ظاهر شده و جبریل با وی بیست و هفت سال
 گفته و پیش از آنکه در حق نزول کند با نوره سال آنجا بیست و هفت سال و فوق او از بیست
 که میگفتند با محمد و کس را ندیدند و هفت سال در آنجا میبود و آن شامی بود و جبر
 دیگرید و در سال دوازدهم ابوطالب را در قریه نام برده پس محمد را از اجداد و اجداد است
 بناخت و بطور که در سال هجدهم او بر کربلا خفا رفتی الله عز و جل سال آنجا بیست و هفت
 وی در آن سال بیست و هفت سالگی در قریه نام رفتی و خواند و عادت معاينه کرد و نور
 در دل و عادت او در سال بیست و هفت سالگی در قریه نام رفتی الله عز و جل سال آنجا بیست و هفت
 چال او بود و در سال بیست و هفت سالگی در قریه نام رفتی الله عز و جل سال آنجا بیست و هفت
 که یافته بودند و نوشیدند و از حضرت صلی الله علیه و سلم پیشتر خود سالک میگفتند و چون جبریل
 تمام شد و در صورت ظاهر که در آنجا که سال دوازدهم ابوطالب و جبریل با وی بیست و هفت سال
 و سلم و اشاع کلیم کلمات و اصوات و ارات او آن بودند آنی و لغتی آنحضرت را معلوم
 و اسرار او را آنی و اگر در و ظهور و بر و نشانها که موجب عدم بنای خیریت و اضی اهل

این قصیده مشهور است
 در وقت آنحضرت

انسانیت نکرد و با وجود آن بنا شده جبریل او وقت رفتن و بی چندی رفت و نعل کرد و خود
 وی را به یافتن صلی الله علیه و سلم و از آن بود که جبریل خود را با وی تصور کرد و حرکت کرد از
 خالص احباب و در کمال احسن و جمال بگویند که اگر احباب تصور کنند که جبریل را میگردیدند
 آدمی خوش روی ظاهر میبود و سبب تمایل جبریل بصورت خوب از غیر قصه دانستند
 این را و آن نیز توانند بود که مگر وی جبریل باس ناسود در نوشتن و در صورت انسانانی
 جلوه کرد و لا بد از او را ملکوت و لطافت و صفای روحانیت در آن صورت ساطع و
 لامع کرد و جبریل را در وقت بعثت و تحت تربیت افع و حی آن بودی که در باطن یقین بودی
 مبارک در هر مای تحت عرق و هر تحت و کاهی اگر از آن شریک و بی و بی بر زمین
 محققان گفته اند که چون در داده و استفاده و مسابقت و حقیقت شرط است که
 رسول صلی الله علیه و سلم بر ملکیت جبریل علیه السلام با آمدی جبریل در لیل
 بشری ظاهر شد و زمانی که ملکیت جبریل بر شری رسول علیه السلام ظاهر گردید و او را از
 بشری غایب ساخته و بیغیر ملکوت بر وی و گویند که صورت اول در وی بود و بیست و هفت
 بودی و قال در وعید و نذارت و چون ایام و بی بر یک رسید خلوت تنهایی با وی
 گرفت و در کوه حرا که در جبل باه است تا که به او را از آن جبل نور گویند خلوت پیدا
 و در آن کوه غار است حق که در آنجا در آنجا از شریقی به آن یک که در وقت در بعضی مواضع
 باقی از آن کوه در آنجا خلوت اختیار کردی و آن کوهی است که از آنجا نظر جمیع کوه در حق
 کرد و سبب اختیار آن را خلوت آنرا چون بود و الله اعلم و علی الاطلاق که در آن کوه
 بیشتر از بعثت بعد از انزال شری از شری اربع سال میگذشت و آنجا که در آنجا خلوت اول است پس
 یکصد گویند بعد از آن شری نوح بود و بعضی گویند که در آنجا که در آنجا خلوت اول است پس
 الله علیه و سلم اجتمع و بعضی گویند که آنجا که در آنجا خلوت اول است پس
 تعبیه نمود هر بیست که با شاد و در نقطه حدیث در بار خلوت حرا تحت واقع شده که
 بعضی تعبیه است و شری آنرا در شرح صحیح بخاری میخفت بقایه در آنجا آورده و آن
 اتباع ملکیت خفیه کرد و بر او را هر است ملاذ و نشه و بعضی از شری تحت که خفیه دادند
 و از ابد آنرا که در آنجا خفیه است که بعد از آنجا که در آنجا خلوت اول است پس
 علی و کس بدین ابراهیم و انا عا و انرا اله و اقر و یو جبریل که گویند که آنجا که در آنجا خلوت اول است

این را زمان آنست که
 حضرت زکریا در غار خلوت
 پس از آنکه از خلوت
 و در حدیث اهل الخلفاء
 و در حدیث اهل الخلفاء
 و در حدیث اهل الخلفاء

علیه وسلم هر دو بر این امر اجماع کرده اند و آنها که گویند تعبد و بیعت بریت بود گویند که
عقل و سخن و هر چه بود و یا با هم در و یا و صالحه که در قریه یا در غل و نور و نور
میدید و میل امام عزالی درین مسئله توقف و در دست است از جهت عدم دلیل قاطع و هر
تقدیر عطا را درین مسئله دو قول است که عبادت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
عبادت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
این تصریح و التفاتی نه زیرا که مرتبه ذکر لیل و اعلا بود و فکر از آنکه ذکر کند معنوی را
مستحب و منفعت ذکر و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
افترا لا ذکر و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
که با شستن و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
و ذکر و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
ایستاده بود و فکر از آنچه احوال تر پیدا کرد و یا از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
شأن کند معنی و زیاده و از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
خوف و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
و صفاتی و اتصال بذات اقدس بخت است اتصال به بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
با با جان ناس و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
بند و کلام آنچو صفت حق باشد افضل و افضل بود از آنچو صفت سلب بود و بیعت و بیعت
راه حق و سالکان را در حق و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
برای طلب حقیقت حق بود از حق و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
وی بدان و آنرا اصل را بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
در خیزه خیال و ترتیب و تالیفات آنرا از و احوال و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
و این اخذ و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
پس هر که در خلوت با کوفه از او خواست خود را باشد معلوم بود و بیعت و بیعت و بیعت
مخفی آید و بدان فکر کند اگر چه ظاهر در خلوت از خلق نماید بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
یک از طایفه آنچو که از خلوت خبر دوش معالی نشن و با خداوند تعالی را بیعت و بیعت
کرد و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت

کنت

کنت از ذکر خداوند یک خلوت کند یا در آن خلوت بیعت با حق و خلوت با حق آن بزرگ و بیعت
وی و هر چه از آنکه بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
آن بزرگ و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
تأثیر بیعت و اتصال بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
می بود و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
با او آورده نکرد و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
در دل و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
در درون و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
در باطن و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
ترا و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
ذکر بیان کرد و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
معت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
حقیقت خلوت کرد و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
زایا و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
وی کرد و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
سنت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
و حضور بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
صبر و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
مع و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
و وجود و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
اندها و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
بهر حق باشد و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
بند از بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
بهر سالک بنام فرستاد و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت

غرض از این است که
بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
آن بیعت و بیعت و بیعت و بیعت

امور درم

از راه صحت و سداد بیرون نهند و این خلوت کانی است که علی را انجذاب قدس
 به صیقله باطن از ماسوی نظر که از قرائن عقل و قاعده وی میجویند و محض
 آنرا بران معقول میجویند و حقیقت تمام بر صحت و حقیقت علم عقیده توان کرد چه
 این قرائن و بیانات لطیف است با نیک هوائی و میل و میسر که در اوقات اعتدال و استقامت
 بیرون شود و لهذا میل افکار را بباب مذاهب اکثریاجات مذهب خود بود بلکه معانی
 را هم موافق اعتقاد خود کند و تاویل نمایند و در فهم ایشان چنان نماید گویا تاویل است
 و معهود ظاهر هر یک و طایبان حق که علی را انجذاب قدس الهی استافسانه نمایند و در
 فهم ایشان چنان نمایند گویا تاویل نیست معهود ظاهر هر یک و در این خلوت نروند و این
 ایشان را از کار نبور و بکار نمایند بلکه خلوت ایشان بکار نبور و بکار ایشان را بطریقی
 و بیانات ماسوا فکرا بر ایشان هیچ سلطان و قدرت عقیدت چه فکر انقاسم خوار شود
 و خوار بر این اشیاء غلبه و تسلط بر وجهی که شغل کرد و از ذکر و حضور باز دارند و نمودار
 سری یکدیگر و بیاعتنا میماند و با بود و یا نیست همراه و در خلوت در کارخانه حضور و تفکر
 بر مشاغل که بر آب روان و آب را انجریان باز دارند و این نیز از ذکر و در حالت ابتدا
 بود و در آخر خلوت حاکم و حق باطل بر وجهی که فکر صاحب خلوت میجوید بافت
 و غلبه کرد باید که بدانند که وی از اهل خلوت نیست و قابل ارکانه و از خلوت بیرون شود
 و بدانند که از اهل علم و حکمت نیست و اگر از اهل علم بودی بیانات و بافت که کمال جاهل و
 جاب جهل است او را در مقام جمعیت و خلوت نشستن و نشستن و نشستن و نشستن و نشستن
 کشته و کشته است و این را باطل میگویند که است از آنکه کشته است و کشته است و کشته است
 رحمت حق آورد و مایه عصمت و قبول و خلوت بر این طریقه و آمده امید و اینست بدانند
 این بار روی معصوم به بیند از علی شی و قدیر **فصل دوم** خلوت نیست که جمعی از طالبان
 راه برای دفع و خست و بر این خاطر و قوروش که از کمال الطبع و نبوغ بسیار است که با اختیار
 میکند و برای سلامتی از این آفت خلوت میگزیند و حاصل وجه اختیار این خلوت دفع شر خلق
 از نفس خود و سلامتی از آفت ایشان بود و اگر نیست دفع شر نفس خود و خلوت و سلامتی
 از آفت ایشان از اوقات خود و با هم که احسن و اولی باشد و بعد از آنکه از عجب و اسارت
فصل چهارم خلوت است که برای طلب زیاده لذت است که در خلوت میماند اگر چه در صحت

خلوت در این خلوت و در این خلوت
 از آن خلوت و از آن خلوت
 به تمام خلوت و به تمام خلوت

نیز و خست ندانند و لذت ذکر و فکر تمام از دست نهند و دیگر در خلوت بمانند و
 و ذهن روی صاف شود و در هر وقت در خلوت و خلوت و خلوت و خلوت و خلوت و خلوت
 در مقام احوال و مقصودها لذت اند و خلوت در میان است با صلوات الله علیه و سلام و تحیات
 بود که از کمال اسوای و انقطاع نروند و از محو ایشان که بار عاشر و صاحب و صاحب
 تا از احوال و حال هر چه در دست شرف و ذرات الیه و بود یک روی نود و در دمای
 ذکر و خلوت و شرف و از احوال و احوال و خلوت و خلوت و خلوت و خلوت و خلوت و خلوت
 پیدا کنند و هفت و دوازده و از آن وقت می بود و در دمای ذکر و خلوت و خلوت و خلوت
 قلب رب محمد است حملی الله علیه و سلم صابر صابر صابر صابر صابر صابر صابر صابر
 باید با قصد و عاقبت کمال است که با شرف و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 و مشوا اهد و لیل آن عجز می و زیادت که با ناک و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 بعد اند و با ناک و زیادت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 صبر و صبر و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 میگرد و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 جبرئیل امیر یا نبی و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 نه آنکه در خلوت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 من جبرئیل امیر و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 آن آدمیان و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 باشد و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 بخواند این را گفت و الله میخواند و نام و هر که عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 روی نامه چیزی نتواند خواند و در این نامه خود چیزی نوشته نمی گوید و در کار عاقبت
 خطان نامه را با وجود اعطای قوت شاهد ملکوت از برای عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 صلوات الله علیه و سلام و تحیات و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 اهر بر آن میگرد و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 و در حقیقت وجود انظر و داخل است و لذت از آنرا عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت
 ندانند و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت و عاقبت

وی

از مردم

[illegible]

۱۰۰

انتم ملك السموات
الارض ومن فيهن ولكم
الحمد ١٣

واقعا رکند

[illegible]

برهان فائده

تجدید بناوی حیدر کوہ و قلعہ کد
ابا بن کھنم

اصلي جو پير احمد خان

وفضل گفت چنانکه معانیر از قرآن و توفیق او را از ان ملائکه فرموده و طولی با حق
 صل الله علیه و آله حال از حقین بود و توانی که تفسیر و دانند نمودن طولی باشد چنانکه
 معانیر از سورۃ البقره خواند و از تخفیف می پنداشت و قول او تخفیف امری خفیه است
 بهر وجه درست و ظاهر آن تا بعد از این قول اشارت بجای دیگر باشد و او گفت که طولی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله در صورت تخفیف نمودی پس چنانکه این تخفیف نازوی کردیم
 نظر باینست و منافات با آنکه حکم طولی را کرده اند و در حد طولی بحسب واقع است
 و تخفیف بدست نمود و اعتبار بعد از آن میگوید که طولی و تخفیف امری نسبی است پس
 نسبت با طول از خود خفیف باشد و با خفیف نسبت با خفیف از خود طولی بود پس
 طولی و تخفیف هر دو درست باشد و در بعضی باب در نظریه و در نظریه دیگر در حق
 بود و این نسبت و اضافت فافهم بعد از آن برایتان شد چنانکه طولی و خفیف میگوید که
 نسبی نسبی قیاس است از این هر صفتی الله که گفت که رسول الله خود به غیر خدا صلی الله
 و سلم یا مایا تخفیف میگوید و اما در یک گذاردن نازوی با اضافات و اما میگوید
 ما را بسورۃ و اضافات پس قرائت و اضافات در آن از این تخفیف است که بیان میفرمود
 را با وجود آنکه در دو اضافات طولی است گفته نشود که اینها اصل تخفیف را از خود صلی الله
 علیه و آله نسبت باشد بلکه تخفیف بجای میفرمود و خود طولی میگوید زیرا که میگوید در آنکه
 ظاهر است که تخفیف میفرمود است و از او امر و نواهی خود و اولی و حق بود با قیامت آن آنچه
 وی صلی الله علیه و آله میگوید و اما میگوید که در بعضی بر در قرائت و اضافات
 جمع میان تخفیف و طولی هر دو ثابت شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله در آنها سورۃ تعیین نفرمود
 مابین خود در فلان نازلان سورۃ خواندی پس فرمود اما و در کتب تخفیف میگوید که است که
 تعیین سورۃ و بعضی آنرا تاویل کند با عقاید عدم جواز الا با آن سورۃ و نه این عقاید میگوید
 نبود چنانکه مذکور شد و با قطع نظر از آن عادت شریف تعیین سورۃ جریان یافت بود
 در جمعه و تعیین آن وجه که مذکور شد و در بعضی سخن و قائل حیا خفیه را با اشیاء
 الکافرون و قائل هو الله احد و در کتب غیر خود در کتب غیر خود و در کتب خود و در کتب خود
 چنانکه احادیث درین باب در روایات و این تعیین اعتبار آنکه با اغلب خواهد بود و در باب
 سجده که هر کس نماز عجله و خلالت کرد باشد و الله اعلم و اگر تخفیف از اینها میگویند

و جمع دارد و هر قدر استثنای فرض جمعه که لم یجد سورۃ در بعضی از اینها میگوید
 مقرر است باید که در دو حال باشد که آن نیز در این بود چنانکه سابقا گفت و اینها
 کرد و بعد از آنکه از استکراه الله و الله اعلم بعد از آن از اینها میگوید تعیین سورۃ
 بلکه برای عدم التزام طولی و تخفیف نیز میگوید بعد از آنکه گفت در حق الله تعالی سورۃ
 تفصل که بر قرائت آن سورۃ حرام است تا آخر که مقدار این قرائت و تفسیر و بیعت است
 که در تفصل بیان سورۃ و احادیث هر سورۃ نیست از طولی و قصر که در آن حضرت رسالت
 علیه و آله تفسیر میفرمود که در آن فرض میفرمود یعنی که در هر فرض باشد هر که امر میگوید که باشد از
 طولی و قصر احیا یا یا نا الحی از حق است و باید که قرآن با همه بحجرت صلوات الله
 اطلاق قافرا و اما تفسیر من القرآن و تعیین طولی و قصر و با اعتبار اغلب و بیان آن
 اولویت و افضلیت بوده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عا لیا سورۃ و در آن تمام میفرمود و آن
 گفته که سورۃ تمام خواندن اولی و افضل است حق سورۃ قصر تمام خواندن بهتر از بعضی سورۃ
 خواندن اگر چه در آن باشد و این امر بعدی است و شاید که در تمام سورۃ قوال باشد که بر
 بعضی سورۃ قصر بهتر است و در بعضی نیز در کتب بعضی از سورۃ خواندن بیان جواز و قصر میگوید
 که در آن وقت او را صل الله علیه و آله و سلم روی نموده باشد و کما میگوید بعضی از سورۃ که اخفا در
 آن بعضی اول سورۃ بودی و اما خواندن آن از سورۃ و بیان سورۃ میگوید در آن فرض
 در حق آنکه کما میگوید در کتب غیر قلیا اهل الکتاب قالوا الی کلمه لا یتروا لیسوا بالله و ما
 الیسوا و انما الی الی ابراهیم و لا یتروا بعضی آیات دیگر میخوانند چنانچه در فضل سخن روایت میگویند
 انما الله تعالی و غیر در قیام لیس الیکان تعذیم فانهم عبادک لا یتخوانه و چنانچه در آن
 بیانید و همیشه کلمات ایدیه را که بابت در آن زمان که گفت تا نبه کردی بخاری و سلمی از آن
 آنکه که گفت بود و سلمی از آنکه که گفت اولی تخفیف کرد و گفته
 ثانیه در صلواتی ظهر و صبحی بن در صلوات عصر و صبحی بن در صلوات صبح و در هر ایام و او در آن
 فکر و نظر میفرمود و فقط که در روایتی از آن او در نظر میفرمود و یا میامد و کرده و در آخر
 گفت که ابوبکر گفت که آن میگوید که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با طالت و گفته اولی از آن
 دارد که در کتب ایدیه مردم گفته اند او در وسط و صبحی بخاری و در بعضی الله عز و جل آورده که در کتب
 اولی از صبح و صبح است خواندن از آن بقیه و در آن سورۃ از آن و از آن مسعود در کتب است

از بعضی

از هیچ جهت از انفال و ثانیه سور از فصل و تفرع و نام محو و طول رکعت اول بر تائید
 مستحب است در نامه تا رها چنانکه از فصل آن حضرت مرویست و امام ابو حنیفه و ابو یوسف
 از آن حضرت روایت فرمودند که وقت نهم و فصلت پس تطویل در رکعت اولی سبب ادراک
 جماعت بود در رکعت اولی چنانکه باقی تا رها و ایشان گویند هر دو رکعت بزرگتر از رکعت
 قرأت خلاصه و گویند که آخر و بیت از اطالت رکعت اولی محسوب است بر اطالتی بشماره
 و تسبیح و با دونه سه آیه که لا یاس به است کذلک الهدایه بود بخلاف کثرت رکعت اولی
 کذلک شرح این الهام و تا صبح از دیگر تا رها طول کشد اگر چه در غیر ظاهر جماعتی از
 کردی و از طول المصلح خواندن با وجود آن در غیر دراز کردی و سور اطول از حدی که
 نماز خواند بود که در تطویل رکعت اولی از حدیث مفهوم نماز قصد یک رکعت خواند و او را وقت
 مردم رکعت اولی یا با بودن وقت قیام از نهم و هر وضو و هر وقت و استعدادهای مقدسه
 طهارت و از آن رو که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در رکعت اولی تسبیح می
 و دعای و عبادت در آن وقت با حاکم و قبولی قریب است و آن قول است انتضای صلوات
 میباید و بعضی گویند تا طلوع فجر و هر دو میباید و آنکه تطویل غیر بر قول اول ظاهر است
 و بر قول ثانی باعتبار آنکه قریب آن وقت از آن حضرت روایت شده و تطویل است از فصل است خلاصه
 بخلاف و بعضی شایع گویند هر دو تطویل نماز بخوان بوده باشد که چون در عدد رکعات تا صبح
 نقص بود تطویل آنرا بدل تکمیل آن ساخت با وجود وسعت وقت و فضیلت آن تا بگویند که
 بر وجهی بایست که آن حضرت در آن ترویج از سه نماز یک خصوصاً این چنانکه در اکثر آیه
 که مستوفی از آن حضرت است با سبب تطویل صلوات علیهم آن بود که بعد از رکعت و خوابت و تنگی
 و تقصیر و در حدیث واقع شده و گویند که در رکعت اولی و ثانیه و ثلثه تطویل آن تلاوت
 و هدایت و تقصیر و از الهامین که وقت و رنگ بود یا سبب آن بود که چون هنوز نشاء از او بماند
 و اسباب چنانی نشاء در وقت است که دل را بر آن قاری و گوش وی و ستمان و افق
 بزرگوار اگر چه در بعضی اوقات طریقی و تقصیر و تکمیل نیز احتیاج دارد و فهم و تدبیر
 حظ در وقت و اطالت قلب و جوارح انسان را از این اتمام و جماعت تمام تطویل و تکمیل
 متعین شدی و حصول این ایضا و احیاء و قیام بدن باعث است بر این تدبیر و اوقات
 طاعت و خجسته و تیر و چون در اول روز تکمیل از سجده یافتن و کج کردن و تشریف انداختن

صبح وقت

تا به در تمام آن هیچ چیز از حد بود و در حقیقت آن تلبیس و تعلیم است مراست را
 چون از قرأت فارغ شدی نماز را تا آنکه خاموش شوی یا بر همان سکنه تا از است گذشت
 و روایات آمده است و سابقاً گفته شد که در حایه لطف و اندک بود آنکه تکرار گفتن و هر دو
 بر داشتی چنانکه در تکریم اولی بر میداشت در اینجا سخن است در آخر وقت گفتن و هر دو
 رکوع و تسبیح با رکعت نصف محسوب است که تکریم در حالت قیام بودی یا وقت الخطا و یا
 متعذر من خضه مختلفاً قانده از بعضی چنان مفهوم می شود که تکریم در حالت قیام گوید
 پس از آن رکوع رود و اگر بر آنکه تکریم در خطا گوید چنانچه در حدیث از انجام صحت
 نقل کرده که تکریم مع الخطا و هر وقت از امام محمد گفت و از اولاد آن یک رکعت و خطا
 در رکعت یک رکعت است بر الخطا و او سه آیه و حدیثی که ترمذی از عبد الله بن مسعود روایت
 و گفته حدیث حسن و صحیح کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک رکعت کل حفص و رفع و قیام
 و قعود و از ابهر بر تکریم و در حدیثی که هر دو چنانکه ظاهر یک رکعت است و آنکه تکریم
 در وقت الخطا و هر دو رکعت بر رکوع است و ظاهر مذهب حنفی و حجاز در زیادتان نیز همین
 و بعضی گفته اند که ابتدا و تکریم و خطا که در تمام آن دید رکوع و هر دو گفته اند یا
 بر آنوها سخن کردی و ظاهر آنست که از بعضی تفصیل اصابع نیز هست چنانکه تلبیس آنست
 ظاهر در معراج از آن رو که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون رکوع کنی به رکعت
 خود و بایر و زانوئی خود و گفت اده کن همان انگشتان خود و در دستهای و از دو پا
 خود و گفته اند که انگشتان از آن سر حالت بود هر پنج در حالت رکوع و هر دو رکعت وجود
 و چنان خود که انگشتان در تکلیف و هر دو رکعت در خطا اگر چه و تشهد و احادیث و روایات گفتن
 زانو بدست بسیار آمده و متفق علی است میان علمای و در بعضی روایات آمده که این مسعود
 و بعضی اشاع و تطبیق بدین میگردد و اندوختن آنست که این در اول بود بعد از آن مسعود
 شد تا علی و او را که از آن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نماز چون رکوع کرد تطبیق کرد بدین خود را در رکعت خود و چون بر غیر بعد از آن
 رسید فرمود راست گفتی هیچ چیز یک رکعت از آن که رکعت یک باشد در دستهای و از آن
 این الهام گفته اند که از تطبیق آمدن مسعود سخن است با آنچه در بعضی روایات آمده است
 بر این و قاضی که گفته اند از من در حجت بدین و از آن تطبیق کرد میان دو رکعت و هر دو

برقین و الله و محمد بن ابی
 بنی و محمد بن ابی و محمد بن ابی
 و محمد بن ابی و محمد بن ابی
 بنی و محمد بن ابی و محمد بن ابی
 بنی و محمد بن ابی و محمد بن ابی

حدیث مالک بن نویر حسن بن حسن بن علی
برویدند و اهل علم و ادب و فایده
از اصحاب ما و جم تر گذرم
فیروز دانا

ان ربي عليكم السلام
عليكم السلام وعلوكم
عليكم السلام وعلوكم
عليكم السلام وعلوكم

فهم ما فيه من غنى

کرد و روز جمعه در کتبش اشاعت آنست که قیصر که خضر و انکشی را که متعلی او گشت و متعلق کند
 وسط را با هم با و استاده که سید و ابوی از ابیوسف و اما این نیز همین است و این
 قصه اش است و از بابی از شاخ آمده که کاشان را که در میان خلافت و از آن روز و از آن است
 چه در وقت از جمعی که این کیفیت اشاعت قول را بی خبر داشت و مکرر است کاشان را که در
 معا و منقول است از حلقه ای که استاده که دانگست و از نزول اله و بهر نزد اله است و ادفع
 نفی باشد و وضع اشاعتی کلامه است و نفی آنست که نصیر کرده بود برین یعنی اشاعت
 مسجد و کتاب الحی و در وایز کرده در وی حدیث ان حضرت یقصر صلی الله علیه و سلم که میگوید
 از این گفت عاقل بنیکم آنچه که در بی خبر خدا صلی الله علیه و سلم و از خدا میگوید یعنی لیست قول
 چه نزد و حقایق گفته است که کاشان نزد نزول اله است و حسن است و در وایز کرد از آنرا از ابیوسف
 در اما از این امر حاج در شرح منیر و در هدایت گفته که منقول است و از آنرا از صاحبان
 جمیع که آن است و در هیچ بر این زمین و کوین و کثرت است در وایز او را درین فعل
 اولی است و نقل کرده پس از صاحب حامی و منتهی الحقی و اجاس و و اوقات از صاحبان
 ما که حدیث که خضر و نصیر را و متعلق کند وسط را با هم با و این است که ذکر کرده است اما
 محمد در وسط گفته است که این قول را تخفیف است و در حقا اما التوار که حدیث صاحب حدیث
 گفت که کاشان نزد قول اله است و در وایز میگوید که کاشان را که اشاعتی است
 نام که در زمانه است و در وقت و آن حسن است و در بعضی شرح نمایم مذکور است که در وایز
 ما است که است و در حدیث گفته است که کاشان را که متعلق است و هو الوجود و در حدیث گفته است
 که بعضی گفتند که در این سبب یعنی در وقت از آنجا که است از این حدیث و محمد و شایع درین
 اصول آنست که در وایز و در هیچی و در وایز کرده است از ابیوسف و گفته است که در وایز
 ترا قول او در ظاهر اصول ظاهر و در وایز که ظاهر کاشی بر خلافت صحابه را بی باشد و در وایز
 و در شرح او مذکور است که کاشان را که متعلق است به هر دو دلیل و معنی به نزد ما ظاهر است
 خلافت و در وایز است که کاشان را که در وقت و کیفیت خدایت و حقیقت کاشان را که در وایز
 محیط گفته که آن است که در وایز در وایز و در وایز است و در وایز که در وایز
 در وایز احباب و آنرا پس عمل آن بدان اولی است و چون ظاهر شد بر وایز و صفیان در وایز
 که نصیر کرده اند و بعضی از آن که آن صاحبان را با بعضی است و در بعضی که آن است

[illegible]

فرستاده شد

و هو حسن من الحسنين
ان القواعد في القرآن
و اجتهاد في القرآن
يلزم من وجودها
بما في القرآن

بر ما اهل و تخلف کنیم و می دانیم که اگر از کرب و بیچاره او خبر رسد
و که با جهت نعم و شفقت عمل نکرده و از کرب و بیچاره او بی خبری و تعلق ندی و او را
برداشتی و بر دوش مبارک خود نهاده و بجاری و مسلم از آن قناده می آرند که گفت رسول
خدا را صلی الله علیه و سلم که امامت میکرده و مرا و امامت است ای الهام که از تین بیت رسول
صلی الله علیه و سلم بود بر دوش مبارک او می بود و چون در کعبه میگردید و او را بر دوش میبرد
برسد است سزا میبرد با اوست داشت او را بر دوش تا نام کردن تا بچین میگردید و خطا میبرد
که چنان نماید که داشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم صید و نا زوی قصه و شعر بود که
صید هم طول الفی که حضرت وی در غایت داشت در آن زمان که بوی عقیقه
و آنحضرت بجهت رجوع و مهر یافتی که داشت مدافعتی که در او از خود نراند و بحال
میگذاشت که تا آنکه مراد فرج الهی میگردید که کلمات درین حال که این
در آن فرض بود و نقل اتقی و الجمله افعال که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن زمان که
یا آنرا و بی کند و از حد گذشت بر آنند با اختلاف و که در بعضی کتب از آن یاد میگردید
از بعضی کتب که بود با خصوص و از آن یاد میگردید و الله اعلم و در فتح البانی میگوید که در آن
صحیح است که او است که وضع و حال امامه فعل آنحضرت بود و بعضی گویند که در آن نقل
فرض و این صحیح نیست و در آنکه میگوید که در حال امامت بود و امامت در مقام نبود و نیز
در دو آیه از او آمده که در آن ظاهر را بعد بود و بعضی گویند که بر آن حفظ خست و در آن
بر نداشت میگردید و متعلق میگردید و میگردید و بر داشت و میگردید و در آنکه
احتمال درست نبود و نیز از آن قبضه بعد از نقل او و بان در الصلوة و غلای بعضی گویند
از خصایص آنحضرت بود و این نیز خلاف ظاهر است پس صحیح است که گفته شود که این نقل
نموده که ظاهر شده و در آنکه آنحضرت بسیار بود و نقلی که این نقل است بر آن نقل
گذاشت و ما دون وی قلیل است اگر با و که حسین و علی و امیر و اگر کتب دیگر آورده
اند میان حسن و حسین و در بعضی جمع کرده اند و میان هر دو و امامی و در بعضی نه
مبارک و صلی الله علیه و سلم متعلق شدی از برای وی ایضا که میگردید و توجه ما
بجانب وی داشتی و رعایت حال وی کردی و در جمیع الاصول از خدا الهی شهادت
و بر او ایضا می و در جمیع الامور سوطی و ایضا از آن عا که در آن بخش می آورده که خبر

آمد بر ما و سول خدا صلی الله علیه و سلم یکی از دو ظاهر را بعد از دعا کرد و بر او میبود و حسن
یا حسین و این نیز در کتب دیگر آمده و او را بر دوش میبرد و گفت در آن زمان که چون رسیدن وقت
سجده طویل کرد پس بر داشت پس سجده از سجده تا که دیدیم که کسی بر پشت سول خدا صلی الله علیه
و سلم سوار است و وی یا احسان است یا از حبی و در فتح چون تا زمان که گفتند یا رسول الله صلی
کردی و در آن زمان که طویل تا که آمد و در آنکه که جانشان شد و وی میگردید که شد و بر دوش
هیچ کدام از اینها نبود و لیکن سوار میگردید بر دوش و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
وی حاجت خود را در جمیع الامور از آن میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
و سلم در آن دعا و چون سجده رفت سوار است حسن و حسین بر پشت مبارک او و پس چون
سجده را بر داشت بر دوش از آن زمان که چون باز رسیدن در غایت و سوار شد و چون نام کرد
تا از پشت نماز کرد که از خود و گاهی در آن دعا بودی حاجت میبایدی و در دست بودی که
بهامدی و در آنکه گفت و میخواست و جمیع الاصول و ایضا از آن و او در آن دعا و میگردید
که گفت یا ایضا که در آن دعا و بر دوش از آن زمان که سول خدا صلی الله علیه و سلم تا که میگردید و در دوش
و در آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
من در آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
که بیان کرد و رعایت کرد که در آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
را و سول خدا صلی الله علیه و سلم میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
دست چپ میبایدی و دست خود پس بگذاشت و در آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
تا زوی سلام کردی و ایضا از آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
دست را از او میبایدی و در آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
صلی الله علیه و سلم میبایدی و در آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
بروی و حال آنکه وی در آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
و سلم کرد که برایشان سلام داد و از آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
گفت دست خود را و کرد و ایضا از آن دعا و دست بودی که طلب کرد و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
آنجا بگذاشت و میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
و سلم و حال آنکه وی تا که میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که
و سلم و حال آنکه وی تا که میگردید که داشت کشتن و بر دوش تا که

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page, showing dense cursive writing.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in a cursive script, likely a continuation of the previous page, starting with "Hoc est corpus meum".

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

گفتند

و سوره که در فصل سجده که در نماز مذکور دارد از تر
ان این است که در فصل سجده که در نماز مذکور دارد از تر

نوادیر قول کافیت و نیز فیهودانما انما فی حق و بعضی گویند که قول اعلم انما هو
 بظاهر و حقیقت خود است که با کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 بقتل آن جهت بود که اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 علی و سلم در باب بعد است و نیز بود آن بلغ انقول انما بعد است بلکه بلغ انقول انما بعد است
 متعریف است و بعضی گویند که مراد از حدیث اعلم انما است که من فراموش نکردم دام بلکه
 در این حدیث که انما بعد است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 صلیح از این است و در حق الله عز و جل است که با کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 که بیان در قول تابع بیان در فعل است و در حدیث است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 با کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 تمام نیست زیرا که کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 شده پس تعذر در حدیث است و در حدیث است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 در حدیث است و در حدیث است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 مقتضی از حدیث است و در حدیث است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 چنانچه در اصول حدیث متعریف است بلکه انما بعد است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 الله صلی الله علیه و سلم است که کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 تعذر بعد از اسلام از هر چه که کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 و کذا که مراد از صلی الله علیه و سلم است و در حدیث است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 هر چه در حدیث است و در حدیث است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 قطعا که در حدیث است و در حدیث است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 و با وجودی که کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود
 شایسته از این حدیث است و در حدیث است و اولیای این حق نیز چنان نیست زیرا که قولی بعد از آنکه تعذر
 که کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود بلکه کمالی تعذر در این قول را در صورتی که واقع شود نشود

تدریس فی الجمله در علم حساب
 و در این کتاب فی الجمله در علم حساب
 که در علم فی الجمله در علم حساب
 که در علم فی الجمله در علم حساب
 که در علم فی الجمله در علم حساب
 که در علم فی الجمله در علم حساب

1871

47

بسم الله الرحمن الرحيم

من و کرد و بعضی بفرمانند که منسوب با جانان کدام موضوعی است و بعضی گویند
 موضوعی است نام و نسبت بوی میخانی از جایانی که گویند سبب اولی هم بهر دو باب و چه این را
 برای خود گذاشته و آن خط را برای آن حضرت هدیه کرده بود پس فرمود که این کار را از خود بردار
 من بپایید که علی را این حال را حایم می دارد و آن مشغول خاطر گردانید و برای تمام خط خود
 فرمود آفرود و در حقیقت این برای تعلیم است بگوید و الله اعلم و در روایتی از جایانی آمده که
 نظر به این نامه داده اند که من رسیدم که با او در وقت آمدن از و باطل و مقصود
 از این روایت در دو جهت است که از اینجا معلوم شود که چشم مبارک در زمان گذارد و داشتی و بنویس
 اما نویسنده مانند کاسر آورد و نام گذارد که چشم از اینجا از نه پاید و اگر مقصود اینست که او را
 تا نزد حضرت بودی تمام است اما ظاهر اینست که مقصود آنست که از چشم بگذارد و نویسنده
 بستی و اهل علم را با احادیث دیگر استدلالت میکند و میگوید و حدیث مشاهده و حدیث و بار
 تا دوری از کوفه دست ناخوش از پیوسته است تا اول کند و باست رسانده و حدیث از آنجا
 باشد چنانکه از حدیث صحیح بخاری آمده که در روایت آن حضرت کعبه را در دست خود دارد و از کعبه
 خارج شد پس بدینکه این است در آن روز که از کعبه بیرون رفت و دیدم جنت و نار را خواستم که خوش
 از بهشت تناول کنم آنحضرت فرمودند میم نظریه شتر را از بغل خود بردار و ده نظریه از آن حضرت
 و حدیث در ساله با شانه دست چنانکه گذشت و حدیث حضرت شیطان و کوفتی غیر صحیح است
 و سلم و روایتی که در آنجا حدیث حضرت شیطان و کوفتی غیر صحیح است علی را از هر چه
 که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم و در غزوی تبوک از آن حضرت روایت شد که حال او و سر و دست
 خسته شوق از غار ایستاده و غایت و غرض و غرض بگویند که خسته است و ایام از بند سلیمان
 علی الهام که از فرج الحمار قطع کرد پس نماز را و الله تعالی و می را قدر داد و گردانید و گرفت
 او را و خواست که بر بند و سر بتوبه از تنهای می و توبه سینه در شانه او را پس از آن که
 گروه و رعایت نمودم دهی بر او و سلیمان را که در دست اندر و در کاه و تعداد و خواست که بخشند
 بلکه که می رسد و من در هر یکی که بعد از من پس از خطه این دهی سلیمان او را گذاشتم تا خواست
 بدین وقت و در بعضی مسلم از حدیث بلفظ دیگر آمده و گفت که اگر ملاحظه سلیمان این سخن بود
 بر من بستم آنحضرت را بقتول صحیح را که در کاه مدینه نبوی یاری می کردند و شخصی ملاحظه و رعایت
 دهی سلیمان را که گفته اند و علی را هم در خلافت و چنان خدا را که شرف در میان او است

قبل الظهور بعد الاستبان یعنی میتوان یافت در میان این که چه رکعت تأخیری و مستقبل است
سنت را بطوریکه در عقید ذوالشمس میگردارد و میگوید که هرگاه یکی از ساعت بعد از زوال باشد
ساعت قنقن یا ساعت است که کشاد میشود و در وی ارباب الهما درهای آسمان و کعب و دست
دائم از انبساط و انقباض که صعود و کثرت محانت حق و ورود برای اعمال صالحه و در هر ساعت هر حال
و چون بعد از افاضل اعمال صالح است و نیز این وقت حضورنا ناست فعل از افاضل اعمال صالح
و نیز این وقت حضورنا ناست فعل از در وی افاضل و است باشد و برین تأوی است ظاهر است
در رکعت باشد و چنانکه قطع غیر است و این نیز خلاصه نظام است خطاهای نظام
حدیث که گفت چنانکه میگردید پیش از ظهر و در رکعت بعد از ظهر و در رکعت که در هر دو
ظاهر است که چنانکه میگردید زوال این میگردارد و باشد با هر یک از این فضیلت باشد
چنانکه بعضی علماء گفته اند که در این دو شیخ باب و صعود عمل از نیست غلظت و است این
منافات نیست ندارد و با وجود ثبوت و وظایف و حلال و حرام و ایادی و اوقات و احوال
بر شیخ و راجع کرده و هر یک است در آنکه از چه از رکعت در نظام میگردارد و سنت را بطوریکه
والله اعلم و عید الله به من سکود یعنی الله بعد از زوال است رکعت میکند از احوال دارد
که این وقت رکعت مستقبل بوده باشد و برای سنت ظاهر است داخل آن باشد و یک رکعت است
این از این وقت رکعت بعد از ظهر و برای یک رکعت از این وقت رکعت از این وقت رکعت از این وقت رکعت
رکعات ششمی بخلاف رکعات و اما آنکه بعد از ظهر نیز در این باب مختلف بودند و چنانکه در زمان
آن چنانکه در مجلس یاد و دیگر رکعت از آن وقت است و غالباً این قول این سخنان و راجع است
اختلاف دارد که در اتمام آن شب باشد و مقصود همین است که رکعت کند در این وقت و بر این وقت
رکعت در این وقت است و بعد از ظهر و پیش از شام و در توجیه تعادل است رکعت بعد از زوال
است رکعت باقی آمد میگوید این است که این دو وقت یعنی وقت زوال وقت بعد از
زوال و رکعت بعد از ظهر و چنانچه در این ساعت معلوم شد که بعد از زوال است و در پیش
و آن بعد از انقضاء آنها راست و نیز در رکعت بعد از انقضاء شبت پوشیده آمد
که در رکعت فعل قیام الحوائج است که زوال و در وقت آخر آن است تا وقت خطاهای
ابتدای آن بعد از انقضاء نماز آن وقت که در وسط است میان بعد از ظهر و پیش از
محلی و در وقت مناسب نظام حاصل بود در میان هر دو وقت و نماز در هر یک از این دو وقت

[illegible]

باب

تاج

دو کت خام و پنج رشت میخ تا آنکه
دوم کردن من و یک پستی که دوم

مورالک

اور این عباسی قوت خلفه عباسی

مذہب و مکتبہ

می آرد که گفتات کند بگفت
هرگز در احوال به آید

میان سحره حق بود و اینجا بود

۱۰۰

200

این دور کسب
که بعد از تیر و ده است اول کار و هیچ
تا یک کار و از او جان خوا کرد و نام معلوم

و در آن وقت بود و بعد از آن

2012

وسلم وروایتی جدید از کتب کبری که من انما اوردت قوتی در الله الله فی هر حدیثی
وایضا گفته اند که در الحقه و شیعان و اهل کلام و شیعان اوردند که گفت حسن بن علی بن علی الله
تعلیم کرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روزی که بعضی روایات آمده که فرمود و یک روز این
را در روایتی از امام اهدیه فی حدیثی از او که در روایتی دیگر از او که فرمود و یک روز این
مذهب شافعیست و در جواب ابی الدین از روایتی دیگر و غیره صلی الله علیه و سلم گفت که نفی بعد از آنکه
یا قبل از آنکه من شیعیان را می داند اورد و در غیر این مطالب جمع کرد مردم را برای یک کعب در صفا
و قوت میبخشد و این را در آخر و درین میان مخصوص بعضی از طایفه از ایشان واقع شد چنانچه
آن مذهب شافعیست و در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
خدا صلی الله علیه و سلم و فرمود که در کتب و روایتی که قوت پیش از آنکه و از حدیثی است
و این را بعد از آنکه در کتب آمده که گفت و در کتب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و قوت میبخشد
پیش از آنکه و در غیر این طایفه از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
که گفت شیعه ابابکر و عمر و عثمان و علی را یعنی امامان که گفت که قوت میبخشد و رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و در آن روز و در غیر این طایفه از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
از آنکه و احادیث و آثار و روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
دعاست یا خصوص امام اهدیه فی حدیثی از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
دعای چندی که در وقت قلب است و لیکن در بعضی از روایتی که گفت که لا اله الا الله انما انت عبد الله
اهدنا الحقا و قوتی است و شافعی و احمد و امام اهدیه فی حدیثی از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
و اولی از حدیثی است و شافعی و احمد و امام اهدیه فی حدیثی از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
الله افرای و بعضی از روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
بالله افرای و بعضی از روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
معروفه و واقع شد و لیکن از حدیثی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
از ابی داود از حدیثی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
وسلم و تعلیم کرد و قوتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
من یک روز که الله ایان بعد از آنکه صلی الله علیه و سلم و در غیر این طایفه از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
ان بعد از آنکه علی بن ابی طالب و عثمان و علی را یعنی امامان که گفت که قوت میبخشد و رسول خدا

سید علی که انما کتبته و در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
الله انما انت عبد الله و قوتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
الرحیم الله ایان بعد از آنکه صلی الله علیه و سلم و در غیر این طایفه از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
ان بعد از آنکه علی بن ابی طالب و عثمان و علی را یعنی امامان که گفت که قوت میبخشد و رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و در آن روز و در غیر این طایفه از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
از آنکه و احادیث و آثار و روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
دعاست یا خصوص امام اهدیه فی حدیثی از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
دعای چندی که در وقت قلب است و لیکن در بعضی از روایتی که گفت که لا اله الا الله انما انت عبد الله
اهدنا الحقا و قوتی است و شافعی و احمد و امام اهدیه فی حدیثی از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
و اولی از حدیثی است و شافعی و احمد و امام اهدیه فی حدیثی از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
الله افرای و بعضی از روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
بالله افرای و بعضی از روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
معروفه و واقع شد و لیکن از حدیثی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
از ابی داود از حدیثی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
وسلم و تعلیم کرد و قوتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
من یک روز که الله ایان بعد از آنکه صلی الله علیه و سلم و در غیر این طایفه از او که در روایتی است از احمد و ما که در این طایفه در او سلطان از عمر اورد و در غیر
ان بعد از آنکه علی بن ابی طالب و عثمان و علی را یعنی امامان که گفت که قوت میبخشد و رسول خدا

آمد که بگوید حق به دان من می هر یکی را می ندیدی که چنان کن و چنان کنی آن روز که الحقت
 علی الله علی و سلم بدین مظهر آمد آن لفظ های باطل و سخنان دروغ چنان داخل من رفت
 مرا خجالت نهاده و صدق و منافقان سوخته های دروغ خوردند و عذدهای باطل آوردند
 خدا علی الله علیه و سلم بظاهر عذابیات که بود باطن عذاب داشت پس من رفتم و سلام کردم
 نکاح می بجانب من که ختم کنی که از خود رفتم گفت یا کعبه ای که خلف غدیری کنی بقدر السباب با تو
 گفت یا رسول الله بدین که بچرخ کار می بایستی که ایام را بگردانی که مرا بفرستاده ای که باید که در کمال بر من
 آمد و مرا در و طهر مان و در آن که فرمود و در خود و تو را خودی اندوز و بر هر چه که گشت
 این امر را زنی که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 بر دروغ من که می گویم و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 امید و مرا در بر این راه و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 تا خبر شود و رسول خدا علی الله علیه و سلم بظاهر عذابیات که بود باطن عذاب داشت پس من رفتم و سلام کردم
 هر از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 آمد و جهان بر من شک شد و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 بیرون نیامدند و با هیچ که بخت نداشت در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 و از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 شکست که مرا افتاد و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 و اگر که می بای کار می بر و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 طاقت پروردگار شک شد و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 بیرون مدینه باغ داشت و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 من بگردانید که مرا افتاد و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 و از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 اعلی پس که بر من بود که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 جانب تمام آمد و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 که تو بظلال قاصد یمن من آمد و نامه یمن را به چیده که از پیش پادشاه عذابیات
 من آورد و در مضمون نامه آن که ای کعب بن مالک بدین که ما شایسته ای که صاحب تو یعنی محمد

کعب بن مالک

صلی الله علیه و سلم در فکر آن که در آن پیش خود انداخته و احضار الیه بر تو خجالت کنی
 تو مرا آن بخت که گاهی با منی که بر تو خجالت و تو مرا می و طهر و منافقان سوخته های دروغ چنان داخل من رفت
 شوی بر عذابیات و منافقان سوخته های دروغ چنان داخل من رفت
 جمله این بدان است که بر تو خجالت داشت است و از این به جهت با خود هر که که از تو و منی رسیدیم
 دین من طهر افتاده است و هر که که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 و بر عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 صاحب من بر تو خجالت داشت است و از این به جهت با خود هر که که از تو و منی رسیدیم
 هم فراتر تو را که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 که از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 و هر که که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 ایشان که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 شب و رانم خجالت افتاد و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 بر تو بلی افتاد و از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 قبول پذیر و در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 یا ما جبرین و از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 که هر روزی که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 بودی که چون خجالتی و از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 شدی که هر که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 تو بر عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 که از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 علی که دعوی بود که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 او شهادت خجالتی و از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 از و ما جبرین و از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 زکات از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم

کعب بن مالک
 شکر ای
 و هر از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 و این بخت که

کعب بن مالک
 شکر ای
 و هر از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 و این بخت که

کعب بن مالک
 شکر ای
 و هر از آن که در کمال خود را که در عذابیات و دروغی نیست که از تو و منی رسیدیم
 و این بخت که

تکلیف و سجده کردی ضایع
حدیث ابی داود از ابن عمر
که بود سقّی خدام

3

۱۰۰

٤

[illegible]

عصر فراخ بود و خورشید آفتاب و آن ساعت
آخر روز که که عصر است در اینجا قیامگاه
که از ده شب شود در روز چهارم بعد از ۴

کتابخانه ملی افغانستان

قصه

سیاح در سفیدی طالع برهم

مکتبہ

[illegible][illegible]

بود و چون در شرف غروب شد

رویه ساعده

الشر

تبرکات
مومنین

[illegible]

ما قبل و من بعد من الله و رسوله و شرار من
سيف و الخار و ياب الله عليه و سلم
مر آن خطيب ادر...

وَمَا يَكْفُرُ بِهِمْ

الحمد لله

تورق

12

[illegible]

Page 1

عربی و فارسی و این

از نماز و اسلام مالک نیز می بیند است الا که تکلیفات است و ایشان میگویند که
 شبیه وی بصلوات عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت
 نه در جمیع خصوصیات و مذہب امام احمد روایت مشهور و از آنچه از وی
 نقل کنند عدم خطبه است و بخار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة یا
 بعدها و بعد مختار است بخطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است
 فزاد آثاری که تأیید بنماز قرات بجماعت و تحویل دو اشیا امام را یا یکی
 نیز دو قول است و نزد امام ابوحنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار
 و نماز و ادوی که خواهند و اکنون فقی در مذہب امام ابوحنیفه و نیز
 عمل بمذہب صاحبیه است بعد از آن مذاکره اختلاف است علما را در آن که
 اعجاز و یا مستحق حاضر شوند یا نه مذہب ما آنست حاضر نشوند چه
 مقصود است نزول لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت اند و مورد
 این دعا نشد و میان اهل اسلام بر آنند و اگر بر آید منع نیز نمائند چه استیفاء
 طلب رزق است و در هر رزق مومن و کافر همه شریکند و دعای کافران و
 احتمال اجابت دارد و باز ایشان دو روایت است با سلماتان همراه بر آید
 یا مرد دیگر بعضی می بیند اگر با سلماتان همراه بر آید شاید که نشد
 و خدا بی و ایشان تازل سکون دهد که سلماتان نیز در کبر و حکم و تقوا
 فتنه انقیاد بنی الدین ظلموا انکم خاصه و بعضی می بیند اگر دوزد یکبار
 شاید که نفل باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما
 آمد نه شما و مذہب حنفی ظاهر تر است چه اگر مساحت محل دعا
 از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بخت و قبول و اجابت نزد دیگر
 و فی دعاء المسلمین کفایت است و گفته اند که مقصود اصلی و مطمح
 نظر در استسقاء باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد
 و از آل مطهر و اجابت دعا فصل ایست و الله ذو الفضل العظیم **مس** در عبادت
 سزا بجهت صلی الله علیه و سلم بدانکه اشعار بجهت صلی الله علیه و سلم بسیار
 بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی بود یکی با سفر حجرت بود از مکه مدینه

۱۷۳
 و این از یکبار شنیده و این اول سفر آنحضرت بود بعد از تحریر نبوت با سفر صلی الله
 علیه و سلم مدینه منوره بعد از حجرت بقصد خیمه بیکه معطله آمده ایم در عام ششم
 می آمدند و غیبه مشرکان مکه تمام قصد بخاریه و بقاء الله وی صلی الله علیه و سلم
 بر آمده و دعوات و شقاوت دادند و نگذاشتند که بیکه در آید و حجر و عمارت و در آخر
 بصلوات انجا می آمد و هم در حدیبیه از احرام بر آمده مدینه باز گشت و قرار یافت که سال
 دیگر با وی بیرون بیکه بیاید بیرون و غیره و اگر در برگشت و این قصد بطرها در کتب
 احادیث و غیره مذکور است و آنحضرت دو عمر دیگر بکعبه در آنجا سفری دیگر
 مخصوص برای عمرانی بود در ضمن طرح بود دیگر بعد از فتح مکه که از جبرانه
 آمده که بر کعبه حله از مکه معطله است و با یک سفر آنحضرت سفر حجرت بود با سفر عمر
 با سفر بود که بعد از وفات حج سال دیگر آمد و حج گذارد و برگشت و سفر حج را و این
 سفر تالیف بود و مخصوص غزو و آنحضرت که بنس شریف خود رفت است و رفت
 بود و آنکه مقاله کرده و روی نه و سفر حج مکه و اخیانیت و سرایا که جامعه از خیمه
 را می بیند محل و هفت و چون آنحضرت با سفر پیش آمدی قرعه زدی میان اهل
 مدینه هر که را قرعه آمدی بانچه سفر بردی اگر چه بمذہب مختار قسم و رعایت
 و کتب میان ما آنحضرت واجب بود چنان از زدن باری بکتاب بخیر بود هر که خواهد
 نزد خود بطلبد و اگر نخواهد بطلبد و رعایت قریت که نکاه می شدست محکم و قنبر
 بود از وی در حق ایشان و با وجود آن خط و رعایت عادت بخت و تکرم تا باین
 حد کردی که قرعه زدی میان ایشان صلی الله علیه و سلم و اما در سفر حج جماع
 تمام را بر توفیق با دای مناسک حج و اقامت این عبادت عظمی قار و هم رسد
 شدند و عادت شریف چنان بود که سفر را اول نماز کردی تا مردم با سالیان
 فراغ بزرگ و رسید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و دست می داشت که رود
 و بنحیثه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از وی یاد از کتب و مالک
 و بی الله عنه روایت کرد که گفت کم بودی که رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم بر و در میان سفر مکرر و در بنحیثه و در شکات از ایشان
 آورد و که آنحضرت بر و آمد و در بنحیثه و در غزو و بقاء است و در

میباشد که بیرون آمدن روز جمعه و بعضی روایات آمده که در بعضی
روزها بعضی از اوقات سفر حضرت روز و شب میفرمودند و در
میکرد که خداوند است مرا برکت بخش در بامداد روز پنجشنبه و در عصر
در شان شبه نیز میست و این لحظه که میبود بارشده فی سبک و محکم کتا
فی احیاء العلوم و لیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون این حدیث
مخصوصی که در حق مذکور است در شان بامداد است مطلقا چنانکه حدیث
محررین جامع الفوائد در جامع الاصول و مستکبان آمده اللهم بارک لنا فی
فی یومهای پنجشنبه است میرود و جمیع مذکور نیست و حدیثی عای یوم یوم خیر
مکرد یکر باشد ما در اینجا نیست و الله اعلم بدانکه آنچه مشهور و متعارف است
در این مذکور است و مستور است و در کتب معتبره احادیث همین است و لیکن
در بعضی کتب روایت کرده اند که مردی نزد آنحضرت در آخر ماه بامداد سفر
آمده و در آن روز آنحضرت فرمود که آیا میخواهی که زبان کنده صفت و تو غصه افکنی
بیج و گفت لا یا رسول الله میخواهم فرمود پس برکت تمام و توئی پست و نیز کن تا روز
دوشنبه یا پنجشنبه بگفت و حدیثی دیگر در بیج فرمود که کند صفت تو فرمود
و چون حضرت کند روز دوشنبه کند و نیز مشهور است و در مورد دیگر در حدیث
آمده و لیکن تحقیق آنست که در قول امیرالمومنین علیه السلام است و شیعیان
لاست افروخته و القدر فی العشر یا پنجشنبه حدیثی میگویند که فرمود پنجشنبه
بود از قطع طریق که با بر کار میبود و در غریب نام قریه در طریق
بعضی این را بر خطا هرش که قتل و کتب فرمود و بیج غریب باشد که
و بعد از این است نقلی که شیخ جلال الدین سمرقانی در جمیع الجوامع از علی
رضی الله عنه آورده که لا شایع فی الحاق لا تهل العشر فی العشر و لیکن
آنچه دیگر هم از امیرالمومنین علی آورده که متوجه لشکری بود یکی گفت
که من را نباید رفت و نذر بود و فرمود که اگر شمشیر خدا در دست
مردی نهانی شمشیر گرد است در می چند بر غلظت او العالم محمد رسول
صلی الله علیه و سلم بودیم هرگز در آنحضرت شنیدیم که مذکور شده

نسخه

که قلمرو و طایفه رفت نه در آن روز پنجشنبه انعام بخود در سعادت و نجات یابند
و اوقات شرف و شایسته اهل دیار است آنچه در سنت واقع شده اختیار کنند و در
روزی و در کار و در عزت جل جلاله نموده و بدینچه از ادب سفر است آنرا
و در عید مابق به شش کرده عزیمت باید نمود و آنچه میباید در روز دوشنبه
بدان آنچه نباید رفت و در یکشنبه در فلان چیز نیست و اصلی ندارد و در
در بعضی کتب از این عباس آورده که گفت گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم
ایام همه از آن خداست لیکن بعضی از آنها را سعد آورده و بعضی را غم
خلق همه یکسان است لیکن بعضی را برای هفت آورده و بعضی را برای دوازده و
ماهی نیست مگر آنکه در روی هفت روز است غم پس از آن بشمار هفت روز
راست و پنجشنبه و شنبه و شنبه هم و شنبه یک و شنبه چهارم و شنبه پنجم و در
مهرگی از حوادث و بدو یا که برانهم سابعه نازل شده و ذکر حکم و وصیت
رسیده که مراد از یوم غم مستمر که در آن جمعه واقع شده روز چهارشنبه است
و از امیرالمومنین علی روایت کنند که عاقل را یاد که در این ایام مذکور شد
بماند و قدم و در خواب بر نشاء و گریه و غم و غم و غم و غم و غم و غم
نکاح و زوجه و سفر نکند از جهت غم غم و اندر و الله اعلم بصحته و صحت
لشکر را بجا و وقت که در اول ماه را ایشان را روان کردی چنانچه آورد
و ترندی از حدیث صحیحین و در آمده آورده اند که کان اذا جئت سریرا و بیضا
بقیم من اول النهار الحديث و جمیع و غم و غم و غم و غم و غم و غم
امر کردی که چون سید تقی باشید یکی را امیر و امیر خود سازید چنانچه
بود از این سعید و از این امر بوده آورده است و حکمت در این است که تادیه
و کسب و در آن اختیار منزل و غیر آن غلافی و تراعی راه نباید و همه مشغول
بر یک راه و دهش باشند و امیر را یا که طریقه مصلحت و شیخ و حق و اعا
و هر دانی باقتضای امر می دارد و در حکایت مشایخ می آید که جماعه از ایشان قصد
سفری کردند و تعیین خبر شد و بودند تا کما سنانند یکی از ایشان گفت که
امیر شما من استم باران از طایفه ما است و آنچه میگویند و او را امیر سازند

1998

کان یقیناً السوء یستمر و دعیتم خدا که آمر میگرد و نماز را دور و رگبت میکند و در
 بعضی ایام و شام میگرد و بی چهار رکعت میکند و در بعضی دیگر با دو رکعت
 و نماز در سفر و احد قصر میگرد و در بعضی ایام چنانچه در روز و رمضان در
 سفر و مود و مقطر و صوم کاه بی افطار میکند و گاهی روزی میباشند این چنان
 و از قحطی از قافله آورده و دعوی صحبت آن کرد و حدیثی دیگر نیز آورده و
 حکم عقل آن نمود که گفت بیرون آدم با بغیر خدا صلی الله علیه و سلم برای همه
 در رمضان بی افطار گردان حضرت من روزه داشتم و وی قصر کرد و من تمام پس
 نصیب باری است و ای باب رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی
 من تمام حکم نامردم فرمود اخذت با عایشه و صاحب شکات چنانکه از این حدیث
 را که در متعلق بصر و تمام است از صحیح السنه نیز نقل کرده و مصنف در
 روایت میکند که آن حدیث که از عایشه مروی است و دعوی صحبت آن کرده
 مذکور نیست و پیوسته و الله اعلم بدانکه در مجاز قصص صلوات و باعی در سفر و بعضی
 خلاف فی غیبت و بدانکه است احاج و از دران و لیکن نه امام ابو حنیفه این قصص را
 و در وقت و مسافر و در رکعت است و غریب است و از وجهی از اخذت
 نیز نماند و لیکن تشبیه و بی و بحث بحاج است نزد ایشان چنانکه در رجال اصول
 فقد معلوم شده است و از مسافر چهار رکعت بگذارد جایز نیست نزد ایشان
 مگر آنکه بعد از نماز آنجا آورده باشد که آن را در حقیقت تعدا اخیر است و آنچه
 بترك تمام آمر کرده و اگر تعدا اولی نکرد نماز جایز نیست و احادیثی که در
 و مذهب امام مالک نیز چنانکه از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان
 مفهوم کرده و من است زیرا که گفته است و من مسافر و بعد از دو رکعتی شایسته
 و ایچون میا تعلیه از قصر السلو و بسبب رکعتین و از بعضی شیوخ معلوم
 شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد است که
 قصر رکعت است و بسبب آنست که هر گشت با تمام و اصل فرض تمام است
 و بسبب آنست که هر چند خداوند تعالی است و از تمام قصر علی حکم خدا
 این قصر و اصل السلو و ظاهر این امر دلالت بر ضعف و رجعت ندارد و هر گاه

تاریخ اسلام

و فرمود و نیز قیاس کنند نماز را بر روزی هفتا آنکه روزه در سفر هر یک است و فطر
 و عتق کنند و بر آنکه اولدم و نیز حکم نماز هفت باشد و حدیث آمده است و آنکه
 مذکور شد نیز دلیل آورند و لیکن در بعضی از حدیث سخن است چنانکه معلوم
 و از امیر المؤمنین عثمان شقیق است که در ایام حج و عمره چهار رکعت گذارد و
 در آنجا حاضر بودند و با وی گفتا کردند و از عایشه نیز آمد که تمام نبی ص
 و عقیقه گویند که عبارت از پنج رکعت است و در بعضی از حدیث و اخبار
 عبارت است آنکه چون مسلمانان کمال و کمال و شغف داشتند و طاعت
 و عبادت و تکثیر و اتمام آن کو یا در قصر حج و قصری خیال میکردند پس فرمود
 هیچ خرجی نکنند و قصری نباشد و در رکعت حکم تمام دارد باز قصری چنانکه
 بعضی علماء گفته اند تا بلند و خوب معنی الصفا و البراء در قول حق تعالی لا جناح
 علیه ان یطوف بها مثل ان یتکلم و قیاس بر صوم فاسد است زیرا که قضاء
 اولان است و این ملازم است و چنانکه بود ان است بخلاف شفع نانی
 در نماز سفر بر معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که در این است مذکور
 است قصر قضا است نه قصر عباد چنانکه در نماز صلو تفرق است که استقامت
 و التزام مکان و جزایه را بجا می آید و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بطریق
 شمرت مروی است که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاشتی
 و مسلم از عایشه و بعضی از صحابه بطریق متعدد روایت کرده که گفت و حق تعالی
 در اول دو رکعت بود در سفر و حضر پس مغرود داشته شد و در سفر همان دو
 رکعت و زیاد کرده شد در نماز حضر از چهار رکعت معلوم کرد و کذا نماز دو رکعتی در
 سفر نخست نیست که بعد از چهار رکعتی واقع باشد و باینکه اصل نماز است و در
 حضر چیزی بر آن افزوده نشد و این مایه نیز از امیر المؤمنین و غیره روایت شده
 آورده که گفت صلو در سفر دو رکعت است و صلو تفرقی دو رکعت و معلوم فطر
 دو رکعت و صلو جمعه دو رکعت تمام غیر قصر و لسان محمد صلی الله علیه و سلم
 و صحیح روایت که این چهار رکعت و صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت
 فرمود خدا تعالی نماز را در آنجا چهار رکعتی است و مسلم در سفر چهار رکعت

نهیست

و در سفر دو رکعت و در حرم یک رکعت و روایت کرد طبرانی با یحیی که در حرم
 کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت و در سفر چنانکه فرمود و در
 چهار رکعت که از احادیث الشیخ ابن الحارث و غیر مسلم روایت از عمر رضی الله عنه
 که گفت فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم این یعنی قصر صلو در سفر صدقه است که
 در آنجا حاضر بودند و با وی گفتا کردند و از عایشه نیز آمد که تمام نبی ص
 در آنجا حاضر بودند و با وی گفتا کردند و از عایشه نیز آمد که تمام نبی ص
 و عقیقه گویند که عبارت از پنج رکعت است و در بعضی از حدیث و اخبار
 عبارت است آنکه چون مسلمانان کمال و کمال و شغف داشتند و طاعت
 و عبادت و تکثیر و اتمام آن کو یا در قصر حج و قصری خیال میکردند پس فرمود
 هیچ خرجی نکنند و قصری نباشد و در رکعت حکم تمام دارد باز قصری چنانکه
 بعضی علماء گفته اند تا بلند و خوب معنی الصفا و البراء در قول حق تعالی لا جناح
 علیه ان یطوف بها مثل ان یتکلم و قیاس بر صوم فاسد است زیرا که قضاء
 اولان است و این ملازم است و چنانکه بود ان است بخلاف شفع نانی
 در نماز سفر بر معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که در این است مذکور
 است قصر قضا است نه قصر عباد چنانکه در نماز صلو تفرق است که استقامت
 و التزام مکان و جزایه را بجا می آید و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بطریق
 شمرت مروی است که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاشتی
 و مسلم از عایشه و بعضی از صحابه بطریق متعدد روایت کرده که گفت و حق تعالی
 در اول دو رکعت بود در سفر و حضر پس مغرود داشته شد و در سفر همان دو
 رکعت و زیاد کرده شد در نماز حضر از چهار رکعت معلوم کرد و کذا نماز دو رکعتی در
 سفر نخست نیست که بعد از چهار رکعتی واقع باشد و باینکه اصل نماز است و در
 حضر چیزی بر آن افزوده نشد و این مایه نیز از امیر المؤمنین و غیره روایت شده
 آورده که گفت صلو در سفر دو رکعت است و صلو تفرقی دو رکعت و معلوم فطر
 دو رکعت و صلو جمعه دو رکعت تمام غیر قصر و لسان محمد صلی الله علیه و سلم
 و صحیح روایت که این چهار رکعت و صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت
 فرمود خدا تعالی نماز را در آنجا چهار رکعتی است و مسلم در سفر چهار رکعت

پیشہ

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

1890

122

محقق در حدیث اربعان و حدیث مقدس در حدیث دیگر آمده که کسی
میبرد و عبادت می بخشد و میگوید در روز قیامت و در روزی که میگوید
ما بعد از این تا پیش از این هر چه در این دنیا کرده ام در حق تو
انکه تمام و مضاف است که این مجموع بخیر است خدا را مقصدش در این دنیا
این احادیث است پس جمع کرد میان آنها و الله اعلم و آنحضرت بجهت در
چشم نیکوکار عبادت فرمودی احمد را بود او را از بدین ارفقه آورده اند که
گفت عبادت که مرا به بر صلی الله علیه و سلم از مرد جیشی که داشتند و گفتند
این بدیست است و در حدیث آمده است که کسی که عبادت را از مرد
گفتی که در چشم دارد حسود و مستحق نیست و حدیثی درین باب از پیغمبر صلی
بر علیه السلام که در حدیث آمده است که عبادت شود در چشم و در دهن و در
کمر و در این حدیث مرغوع نیست بلکه موقوفست بر خوبی این بدیست
و دیگر ضعیف از لایحه بر نه آمده و الله اعلم و بخیر از این بود که حدیث
الله علیه و سلم میگوید عبادت را عبادت فرمود بخاری و او را او را از حدیث
الله علیه و سلم که میگوید از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
پس عبادت را پس بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم عبادت و در حدیثی که
اسلام و در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
شولین و در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
مسئله شد پس میروند آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگوید که در حدیثی که
که اندر او را از آنش و در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
و عبادت که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
اسلام شود و در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
جمع کرد و گفت و چون هم وی ابو طالب میارشد با وجود آنکه مشرک بود او را
فرمود و بر هر دو است و هم از ابو طالب قبول کرد و آن جوان یهودی مسلمان
شد و آنکه مشایخ حدیث و علمای سنت برین اند که ایمان ابو طالب بیعت بنی قریظ
و در صحاح احادیث است که آنحضرت در وقت وفات بر وی آمد و عرض

نکته ای در حدیث

نکته ای در حدیث

اسلام کرد و وی قبول کرد پس آنحضرت گفت و الله که استغفار کردم برای تو تا آنکه
کنع کرد و بنشین پس این آیت نازل شد ما کان للنبي و الذين آمنوا ان يستغفروا
للمشركين الا بالاثم و الجور افعال را و افعال و اشعار و خطب و وی که در حدیث
خود رفته که لا اله الا الله و لا اله الا الله و معرفت و معرفت و معرفت را
علیه و سلم در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
آن حدیثی که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
مکتوبه از او را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
وی که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
میگوید گفت یا ابن ابی و الله گفت و در حدیثی که از پیغمبر صلی
من نشنیده ام چه بر آمده است و در حدیثی که از پیغمبر صلی
و آنچه این حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
علیه و سلم در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
و استدل که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
که حدیث اسلام این بود که سایه آبی می صلی الله علیه و سلم نشو ر است
را شایع و نقل بر آنست و در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
و شیع اسلام ابو طالب بنی ازین قبیل است و الله اعلم و الله اعلم
آنست که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
حکمی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
و نوازی که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
در آمدن که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
ما شوق و خرامد و عبادت را کند و از برای خود از وی و عبادت را کند و از
تخلف که در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که
او را با شوق و خرامد و عبادت را کند و از برای خود از وی و عبادت را کند و از
و بعد از دو سه روز از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی که

الكتاب

[illegible]

اهل زمان می گذشت مکه دوام و استقامت داشت بحسب اوقات و عبادت
مستغرقه داشت که اهل قنبره را قنبره و تفقد کردی و بسلاطین و عاقلان
حضور و مباحث و تزلزل رحمت و مغفرت بود مخصوص کردی این فضل
از اهل حضرت در حق بعضی اهل این شخص بودی و در زیارت قبول
الغیر تمام اهل قنبره را این تشریف مشرف و مستحق است و کلام دارد
قنبره را فضل شریف بسیار و پیش از موت در حالت مرض عبادت نمودی
چنانکه گذشت و آخرت را یاد دوی و دوی و عبادت و قنبره فرمودی و نامش
عبدالله است و اهل قنبره را یاد کردی و کلام که من است و الله اعلم
الله اقامه و رضا و محبت و اهل قنبره را گذشتن این محبت آباد دنیا و آخرت
و اهل آستان با اهل و احاطت نام کردی قنبره را در صورتی که اهل را
عقل و خرد و تفکر و شهادت بود و این حق و رسالت رسول کردی و
میزمودی بقول اهل قنبره که لا اله الا الله تا آخر کلام و کلام خود بود و حکم من
حکایت از عالم بر دو نفر در تعلق با اهل قنبره که اهل قنبره را نامش
حاجت موت نامش است تا کلام که در حق و قنبره را از خداوند سبحان
آید که تعلق کرد و او را می چون اهل قنبره فرمود چون من کلام لا اله الا الله
که هم اهل قنبره را تا حکم که من و کلام خود من اهل قنبره را در عبادت
اهل قنبره را از کلام و مشن کلام که اهل قنبره را بیعت و شهادت اهل قنبره را در
و چون من و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
اهل قنبره را اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
خاطی این که اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
و شوق بسیار و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
انجیز و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
این اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
اگر چه اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در

۱۹۱
اهل قنبره و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
سلم اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
کلام اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
پایه کردی و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
میکشیدند و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
از من که قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
را که این رسول خدا بود که اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
و حضرت آمد و اعتقاد را نمود که یا رسول الله نشانه من را معن و در اهل قنبره
اکون اعتقاد را چه میکنی ایما الصبر عند الصدمة یعنی صبر در زمان صدمت
و من و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
ای صبر خودی قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
و من و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
بیکاه اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
ایشان بروند و روایتی کسی که اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
این حدیث نظر من معتقد دوده آمده و عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
و جبهی که معنی او بطاهر در فهم در آن اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
آن حضرت هر که از این کلام کسی که اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
باشد و فرمود بر اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
و از اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
میکنند که عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
یا خدا و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در
نشانان شد و اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در عبادت اهل قنبره را در

و این قدر
و عدم رفیع و کلاهی رفیع و اولی

محمّد

[illegible]

6

2

قصتی

پس

۱۱۰۰

10

12

وَمَا كَانَ لِمَوْلَانَا أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْغِيَابُ
وَمَا كَانَ لِمَوْلَانَا أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْغِيَابُ

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
بازار قبا

درویش که در وایلد النورین می نویسد
از این مری آید که فرض در رسول خدا
علیه السلام زکوة فطر را هم

مجلس اول

FILE

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

لا صدقة فيهما

این کتاب است یعنی هرگز نباید در دست بیگانه افتد

تقریر کیا ہے اور اس کی ایک کاپی
میں بھیج دیا ہے اس پر اس نے جواب
دیا کہ وہ اس کی ایک کاپی بھیج دے گا

تسبیح افضل است یا انتظار یا حمد و بر این
 امام ابوحنیفه و اکثر ائمه
 رحمه الله علیه بر آن ختم کرده

[illegible]

مذاہب

فکر

[illegible]

گفت مردان بود کشته غیر حق ترا بخدا
که ای پسر بزرگه را نیز از من بکشند

نه دیدن سخن میزد و خواب و این ترانه طاعت داشتند و از آن معصوم بود و او با خاتم
 دوسته از آن است که در هیچ چیز و اینانی است از هر مردم جز آنکه بعضی غسل از بعضی
 از جماع بودند از آن خاتم زیرا که خاتم در حق می جای بریت و او را اصل و دایره و نام
 امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 گفت تحقیق بود و او خاتم اصل الله علی و سلم که قبول میکرد و معانی که می نمود و می نمود
 و می بود که از اینها انبجور و اینها انبجور و او در معانی و معانی او بود و او در معانی و معانی او بود
 و سماع و اینها و روایات متعدد و الفاظ مختلفه و در بعضی روایات آمده بود که
 صایر و در بعضی روایات آمده که قبول میکرد و بلاغت میکرد و معانی و او در معانی و معانی او بود
 که قبول میکرد و معانی که از اینها انبجور و اینها انبجور و او در معانی و معانی او بود
 است و گفته اند که در سماع و اینها انبجور است و او را اصل و دایره و نام
 رضی الله تعالی قبول کرد و در سخن خود را پس با این ترانه طاعت الله علی و سلم و گفت از آنجا که مردم از هر
 و اینها و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 خود و اینها و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 حکم و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 سلمه و اینها و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 صایر و در بعضی روایات آمده که قبول میکرد و بلاغت میکرد و معانی و او در معانی و معانی او بود
 می باشد و از آن است که در هیچ چیز و اینانی است از هر مردم جز آنکه بعضی غسل از بعضی
 صوم و گفته اند که صایر و در بعضی روایات آمده که قبول میکرد و بلاغت میکرد و معانی و او در معانی و معانی او بود
 بر نفس خود و روایت است از اسلام و معانی و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 ای و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 صایر و در بعضی روایات آمده که قبول میکرد و بلاغت میکرد و معانی و او در معانی و معانی او بود
 که در هیچ چیز و اینانی است از هر مردم جز آنکه بعضی غسل از بعضی
 اینها و از اینها و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 می باشد و از آن است که در هیچ چیز و اینانی است از هر مردم جز آنکه بعضی غسل از بعضی
 صوم و گفته اند که صایر و در بعضی روایات آمده که قبول میکرد و بلاغت میکرد و معانی و او در معانی و معانی او بود
 بر نفس خود و روایت است از اسلام و معانی و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 ای و او را اصل و دایره و نام امهات و معانی که در میان مجاری و سلا و سوطا و بود و او در معانی و معانی او بود
 صایر و در بعضی روایات آمده که قبول میکرد و بلاغت میکرد و معانی و او در معانی و معانی او بود
 که در هیچ چیز و اینانی است از هر مردم جز آنکه بعضی غسل از بعضی

نصف از او فرو برد و حال آنکه در
میانم از او نمیکشید کرد و داشت
و در روایت آمده که تقبل میکرد

ذاتی غیر باشد و مباح بود و نزد عدم ترو امر حاققتی معتبر بود و چنانکه روایند و مباحی
 علی الاطلاق در هر دو حال مباح گوید و باز آنکه مثل نقض از ظاهر و در هر دو حالت
 محرم و مکروه است و باز آنکه فاشه که خروجی و در وی قائل است این وقت از آنکه
 مطلقا با خبری علی الاطلاق در هر دو حال مباح گوید و باز آنکه فاشه که خروجی
 نیز چنانچه می باشد و در واجب اندیشه کنند که مذبح مباح و مباحی و صاحبی است که قبله
 نیست بر کسی که یک تنه و وی یک تنه و لیکن اولی آنکه است و بر آنکه یک تنه و وی یک
 حرام است و در حق و علی الاصح مباح یا مکروه و فاشه که در آن حال مباح
 و در دو حالت است که خلاف آن منع اولی و قی داشته باشد و لیکن مکروه و سبوح و سبوحی
 این باشد که قبله نزد آن مکروه بود و لیکن ایضا حالتی است و در دو حالت مباح یا مکروه
 نیز چنانکه حکم مباحی و غیر مباحی است و در واقع شود و آنکه خلاف وی و اولی بود و در مطلق
 که از هر طرف میگردانند و باز آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه
 و در هر دو حالت و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 فصول حداد ایضا علی علم و ادب این است و شیهه الطیرانی و الصور و الدار و قی و اولی
 و این مباح و در آنکه شیهه و در آنکه غیر از آن است و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 فصول حداد ایضا و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 چنانکه در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 که در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 عدم آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 یا تا و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 میگرد که تقصیل از حق مضر یا است و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 روایت کرده که است و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 خود را و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 صلاه علی و سلم قد اظلم البصر و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 و کوب یا که در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه
 الدی الطعمه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه و در آنکه مباح یا مکروه

چهار

11

تا گویند که دوازده ساله است
 و بعد از آنکه دوازده ساله شود
 اندوای فرزند که او را امام
 در حدیث می‌نماید

۲۴

اجرو و ثواب کے

فصل اول در بیان خدمت و رتبه
و کرامت آن و موصوفات و
صفات آن که قول آخر
عبدالم ۴

وَمِنْ رِجَالِهَا هَامُ بْنُ يَزِيدَ
وَمِنْ رِجَالِهَا زَيْدُ بْنُ أَبِي
مَرْثَدَةَ

231

[illegible]

چندین سال روزی ده دانشمند را برگزیدند و از ایشان پرسیدند که
 است و از هر یک از ایشان جدا جدا سؤالی پرسیدند و هر یک
 را در آن سؤالی جواب دادند و از هر یک از ایشان جدا جدا
 که در آن روز جدا جدا

انصام بن عمرو بن ابی بکر و در پی از انصام امیر بی دادند و هیچ نبرد و هیچی در حدیث است
و در روایتی نیز می گویند او داد آنکه من مینویسم و آن که او است داشته که در توحید و انصاف
که در توحید و غیره بود که این دو حدیث است و در روایتی دیگر و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
یا این از آن یک و در روایتی دیگر که در حدیثی دیگر و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
ما را آنکه در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
هیچ یکی از اهل علم و فضل و کسب را که اقتدا کرده شود نوی که هیچ یکی از انصام بن عمرو حدیث
صام و یحیی است و تحقیق دیدم بعضی از اهل علم را که در حدیثی دیگر و در حدیثی دیگر
شعری می خواند آنرا گفت شعری ای شعر که ما گفت و ما خواندای خود گفت و دای شعری
خلافت دای است و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
ست و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
بوی و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
مخالفی که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
یا در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
تا آنکه در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
می کرد و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
امیر و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
عقاب و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
خدا و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
داری و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
بران و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
نیز ظلمت نقل آمد و حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر
صلی الله علیه و آله و در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر که در حدیثی دیگر

میداشت گفت واک نداشت آن هر که ایمان که داشت و گفتا آن که در عهد و پادشاه بر ایمان
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن که در عهد و پادشاه بر ایمان
احسان بن موسی کرد و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه بر ایمان
و علم که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
نشد و آن که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
مقابل ایمان و آن که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
از آن که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
نویسید و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
خوف و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
حال خوف و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
عاصی شود و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
و بیست و آن که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
اول آن که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
تیر و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
بخت که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
اول آن که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
علی و آن که در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
سه روز و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
نقضای خری و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
اثبات شود و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
و اگر علمای آن در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
صام شد و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
خواهد بود و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه
عبر عنی و در عهد و پادشاه بر ایمان و آن از آن خبری که در عهد و پادشاه

برداشتن ایاچون ایران از آن حضرت
در کجاست و در کجاست و در کجاست
و در کجاست و در کجاست و در کجاست
و در کجاست و در کجاست و در کجاست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

بعضی بدانند که اینها از این است
و در غایت نزاع و در قیامت امام هر
طایفه از این طایفه را میگرداند که حق است

سکتند پس از آنکه در میان خود و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
پرسید که اینها از این است و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
حاکم و ایستادگان و اهل انساب است و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
اصابع شریف خود را در یکدیگر میگردانند و در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
اختلاف کرده اند و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
هر کسی را که احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
و بی و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
و همان سال مخصوص و یا در آن سال که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
اظهار احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
که مسلم آورد و در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
و یا ای احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
کنند اما آنچه در حدیث است از آنکه ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه
مخصوص نیست بلکه احرام است بر هر چه حاصل از بی و ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه
اگر چه حاصل از آن است و ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
و الله اعلم انی ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
این احرام عظمی است و ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
هر که او را در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
بود و چون آنکه در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
میزنند که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
بر احرام خود و یا بر احرام دیگران و ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه
حلال است و ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
و ما که احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
امروز و در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
نیز در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل

کند

کند و در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
صلی الله علیه و آله و سلم و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
خود و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
بلند است و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
کوئی در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
گفتند و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
بلکه است و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
و در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
حاجران است و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
بعضی بدانند که اینها از این است و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
تعداد آن در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
مناسک که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
معظم و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
متنجمه که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
روایع بعضی از احرام حج بست و یا خود را در کعبه احرام حج بست و یا خود را در کعبه
و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
چون در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
حرمت است و ما که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
بر کلمات ایجابی که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل
کویا است که در محافل و کلمات المواب و غیره ما که در محافل

4

۱۰۰

[illegible]

مكتبة

میدانی که اگر از ششبه که از خود می کشیم

آنحضرت در دعا و بستر مشغول شد
 ایستاده و با جملة اذان و ایهات و

[illegible]

144

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۸

المسألة الأولى

35

[illegible]

[illegible][illegible]

اور آملہ پریشی

رحمت

مجلس

توبانی تو یام توبانی تو یام

الحمد لله رب العالمين

آمدن و بی یمنی و چنانکه بعد از آنکه از هر چه میسر شود و متعلق خواهد شد به اعمال
مهری و شوق و اشتیاق و بی دردی و کسب کند و سلو و لطیفان نماید و این را نیز از هر
حالتی که خواهد و جامع یک چیز است که تعریف از آن به تحصیل محبت است و این را
توان کرد و آنچه در حدیث آمده است تفصیل او است و این است که نصیب شخص را از شرح
صدور از هر دل بجنب نصیب و یا سکنای و نور و نور و نور است که در محسوس و غیره
صدور از هر حال چنانکه و از او در غفلت محسوس و محسوس از آنکه در غفلت غافل و غافل
و لهذا در حدیث از آنکه از هر چه در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
نور و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
عالم را از این عالم و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
تصویر و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
عالم است که از هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
از هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
مگر علم و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
نیو که در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و خوشتر عیش و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و از هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
از هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و در عالم از آنکه در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
که در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
محبت حق سبحان است که در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
صدق ما به هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
خداوند یکتا و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه

در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
خداوند یکتا و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
عالم است که در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
از هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
مگر علم و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
نیو که در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و خوشتر عیش و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و از هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
از هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
و در عالم از آنکه در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
که در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
محبت حق سبحان است که در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
صدق ما به هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
خداوند یکتا و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه

نفس

تکلیف

از آنکه از این نوع بود و باقی بماند
و چون قضاوت نمود و از او باز نماند
مستحق انبیا شود و آورده اند که مستحق است

[illegible]

[illegible][illegible]

سنگ کرده افتاد مستطال و
جبهه خط و فها اسباب
چار اول کار و دوم
چار چار از مابعد

١٠٠٠

در جواب

۱۰۰

البحري

بیتھیں

۳۳۱۰

کتابخانه

١٠

[illegible]

25

أوصي بآدم ولا تروا عليه ملكاً ولا نبياً
أعرف بكم بعد آدم وحواء أول
ما خلق الله العقل

از دست در حاکم آورد که بعد از
دست افکند و بی رویه بگوید
هر دو بی رویه

فقط
تقریباً

مکتبہ صوفیہ

تاریخ

[illegible][illegible]

واینحضرت علی را ای امام باجلی که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
بخوانند قرآن را که وی بی آنکه در قیامت شفع مرا می آید بخورد و بخواند زهر او را که
بفرموی آن حضرت در آن روز و در آن روز می آید و در قیامت کویا که گفت ای امام
دو بار در آن شب بخوان و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان
از طهور صفت ده و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان
و ترک وی چهره نتواند خواند و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان و در آن شب بخوان
در حدیث مسلم است که معاویه بن ابی سفيان که یکی از اعدای آنحضرت است گفت که من
چیزی را شنیدم که مرا در جملہ حق است و آن حدیثی است که فرمودی که این کلام را بخوان
و در حدیثی از ابی هریرة آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
ان شاء الله که خواند شود و وی مسعود بن جابر از آن اصحاب حدیث است که گفت که این حدیث
در صحیح مسلم و سنن ابی داود و ابی یوسف است که گفت گفت او را رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که ای امام باجلی که کلام آن آیت را بخوان که است اعظم است گفت لا اله الا
هو علی القیوم پس در دو دست دعا کرد و فرمود که در آن دعا که ای امام باجلی که گفت گفت
و ای رسول است و در روایتی از ابی داود آمده که هر چه در اول بار پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم از وی گفت خدا و رسول خدا را تا استخوان بازرس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است
الله لا اله الا هو علی القیوم الحدیث و از ابی هریرة آمده که گفت که این حدیثی است که فرمودی
روایا از ابی هریرة صحیح و دیگر حدیثی که هر چه در فضل نبوت و قرآن و آنحضرت و رسول است
فرمودی از ابی هریرة و در آن حدیثی که فرمودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در روز
قیامت قرآن و اصل قرآن را که از آن می گردانند در میان آنکه اینان را بخوانند و بقرآن و آنحضرت
و این حدیثی جز حدیثی است که صحت او را در حدیث جلیل است و حدیثی است که صحت او را در حدیث
در جامع الاصول است که در آن حدیثی که فرموده که آنرا خواند و در آن حدیثی که فرموده که آنرا خواند
شرقی است که آنرا خواند و در آن حدیثی که فرموده که آنرا خواند و در آن حدیثی که فرموده که آنرا خواند
شرقی است که آنرا خواند و در آن حدیثی که فرموده که آنرا خواند و در آن حدیثی که فرموده که آنرا خواند
داشت و بعضی فصل و ترجمه از آنکه اندوخته اند که این نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
که در میان این دو حدیثی است که در فضل و آنکه از آن نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور

تا آخر و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در روز قیامت کویا که گفت ای امام باجلی که گفت گفت
ایز و آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
و دیگر که در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
فضل ابی هریرة که در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
بود پس ابی هریرة که در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
گفت ای امام باجلی که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در روز قیامت کویا که گفت گفت
مسئول از ابی هریرة رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در روز قیامت کویا که گفت گفت
آمد و هر چه در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
قصه را از ابی هریرة رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
نخست از ابی هریرة رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
یا ابی هریرة که در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
را پس هر چه در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
حضرت یحیی دانست که این حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
بگذاشت که هر چه در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
باز آنحضرت فرمود که این حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
و علی را پس هر چه در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
بفرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
صلی الله علیه و آله و سلم و این حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
ترا که این حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
خود بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
بر قریب فرستاد که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
و وقت آنحضرت آمد و فرمود که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان و در آن حدیثی که فرموده که آنرا بخوان
گفت ای امام باجلی که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در روز قیامت کویا که گفت گفت

[illegible]

وخاصه بر آن اهل حق است که در کمال جمع کرده اند از اوصایای نبوی نام نهادند و اول هر حدیث
با **بسم الله الرحمن الرحیم** است تا به استماع آن شوق یزدان و سرور نبوی احاطت و در فضایل او
کرم الله وجهه بشکارت و بغیر از احادیث وارد و در سایر صحایب ابرار است و از امام احمد بن حنبل
رحمه الله علیه علی رسیده اند که هر حدیثی که در فضایل اهل بیت است از احادیث و احادیث و اشیاء
در فضایل اهل بیت و در فضیلت اهل بیت است از احادیث و در فضیلت اهل بیت است از احادیث و در فضیلت اهل بیت
مخالفان را در حق این و غیره بدیشان وی چنین است که بعضی کوه بود نمودار وی و او را
بهره ای از حق و بهای آنست که در اهل بیت و فضل و ولایت اهل بیت دارد و در شان وی بقصد
و بجز آنچه اجماع بخیر گویند و باطله در وقوعی وضع احادیث از طریق غیر نصیب و کلام
در بیان این است که به بیت و در نسبت آن احادیث وضع و حکم و بیان نیز از حدیث
و کلام و راه یافت و به اهل حق علیه السلام و در حدیث است که می فرماید که ما و در حدیث
در اینجا است که چون آن حدیثی که علی علیه السلام فرمود که من و کرم و سعادت و علی علیه السلام
عزیزند و اهل و عیال آن حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
مرا بابت او اطاعت کند این فرموده است از حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
تغییب بن نیز فرموده است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
میدانست و از راه مقام خود علیه السلام گفت که در حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
لا اله الا الله و اما از حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
فایده است که از حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
فضایل و معجزات و صحیح و از حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
و اما از حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
از حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
راضی الله علیه و سلم که فرمود اللهم علما و ائمه ما کان کتاب الحارثه و غیره و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
حدیثی است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
علیه السلام و اما از حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
آورده که در حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است
و نیز آورده که چون عیسی بن الحارثه عریضی حدیثی از حدیث است که هر که از اهل بیت است و در حدیث است که هر که از اهل بیت است

وقد ورد في نسخة اخرى ان كان قد مضى عليه من سنة ايام حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
كثرت المعاصي وراى كونه ذليلا من شدة ايام حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
معه يومئذ الله اعلم به وحيي بكره احب احب من غيره ودر شان ودر شان معاوية
لحديث وضع كرهه انما كنت وضعه باهله من داخل انما كنت انما احب احب
عند الله شانه انما احب احب معاوية وكرهت الله معاوية يومئذ رسول الله صلى الله عليه وسلم
نور الايمان بكرهه طاهر بل وكرهه قاهر من عيال من رجاله فقال انما احب احب
السلام ويقول انما احب احب من هذا القوم من غيرهم من ان معاوية من اهل بيت
فاوصله اليه ومن ان يكتب آية الكرسي بخطه وانما لان بسا وضع كرهه انما احب احب
وكان اسما انما احب احب انما احب وضعه وافر او راب فقال انما احب احب
رحم الله من انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
تبرير التبرير انما احب احب انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة
ويكون في انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
أورد ودر اسناد ودر احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة
كرهه انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
بنما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
وخرجه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
صاحب ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
الاقصى ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
معه يومئذ رسول الله صلى الله عليه وسلم اورد ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
القدس يعني احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
ذيت اما انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
نور اورد ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
وانما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
در انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
وخرجه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه

وذكر في نسخة اخرى

بواسطه ودر نسخة اخرى ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
وقد ورد في نسخة اخرى ان كان قد مضى عليه من سنة ايام حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
كثرت المعاصي وراى كونه ذليلا من شدة ايام حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
معه يومئذ الله اعلم به وحيي بكره احب احب من غيره ودر شان ودر شان معاوية
لحديث وضع كرهه انما كنت وضعه باهله من داخل انما كنت انما احب احب
عند الله شانه انما احب احب معاوية وكرهت الله معاوية يومئذ رسول الله صلى الله عليه وسلم
نور الايمان بكرهه طاهر بل وكرهه قاهر من عيال من رجاله فقال انما احب احب
السلام ويقول انما احب احب من هذا القوم من غيرهم من ان معاوية من اهل بيت
فاوصله اليه ومن ان يكتب آية الكرسي بخطه وانما لان بسا وضع كرهه انما احب احب
وكان اسما انما احب احب انما احب وضعه وافر او راب فقال انما احب احب
رحم الله من انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
تبرير التبرير انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
ويكون في انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
أورد ودر اسناد ودر احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
كرهه انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
بنما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
وخرجه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
صاحب ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
الاقصى ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
معه يومئذ رسول الله صلى الله عليه وسلم اورد ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
القدس يعني احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
ذيت اما انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
نور اورد ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
وانما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
در انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه
وخرجه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه ودر انما احب احب من سنة ودر وجهه

وذكر في نسخة اخرى

10

ثم ملاوة وسيد الشهاب
في الدنيا والآخرة المأمور
رواه الشيخان في الصحيحين
عنه سيد الأئمة في الدنيا
والآخرة المأمور

تا یکصد آقا بود در کارین در شریفیه
شمالی از حدیث جابر و در کتب
حارار رسول خدا صلی الله علیه و سلم
در وقت ۳

100

[illegible]

مجلس اول

[illegible]

که نگویید این کرم را که در شمارا
بهری و در خدا و از انرض ابدی
که گفت ذکر کرده شد بدین اقیانوس

المجلد الثاني

یمنی آید از مسکین که در فقر و
باز سوزانده فرمودند از آن
و هر که است در دفع آن

و حضرت مسلم گویند که در این حدیث صحیح است و آنرا نیز میگویند که مشرق است و بعضی
برای هر یک که بخیزد از جایگاهش باطل است و نام دروغ و غیره از حدیث است و در این حدیث
عظیم است و بعضی از آنها در این حدیث آمده است و در حدیث رسول الله علیه و سلم فرمود
برین است که هر که اگر از جای خود ببرد و از آنجا که آن آدمی خوش شود و این
ساجده برین است و الله عز و جل که در حدیث آمده است که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
در این حدیث آمده است که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
عنه آورده که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
و نیز آمده که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
آنکه در حدیث آمده است که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
نکند که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
خاطر هیچ صفتی از این حدیث صحیح گوید و از این حدیث صحیح گوید که هر که از این حدیث
احادیث که این حدیث از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
او را هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
در ملک و بی آنکه از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
حدیث صحیح است که در جامع الاصول آمده است که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
که که گفت رسول الله علیه و سلم فرمود که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
تا آنکه هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
مستور از حدیثی است که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
خدا را در حدیثی که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
که در حدیثی که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
و گفت که هر که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
حدیث از حدیثی که از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی
این حدیث از این حدیث ببرد و از آنجا که آن آدمی

[illegible]

[illegible]

خطبات

10

[illegible]

28

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

